



تکثیر از هواداران سازمان وحدت کمونیستی در سوئد
آدرس

ISF
BOX 88
172 23 Sundbyberg
SWEDEN

هفته نامه

سال دوم - شماره ۵۶

پنجشنبه ۲۰ آذر ماه ۱۳۵۹

به ۲۵ ریال

رهائی

در این شماره:

● کمونیستها و مساله آزادی

کمونیستها آزاده ترین انسانهای روی زمینند!

● پیرامون سخنرانی بنی صدر در حسینیه ارشاد

● "پاکسازی" در آموزش و پرورش

بهانه ای برای اخراج معلمان و دانش آموزان انقلابی

● تراژدی مصر و تکرار آن در عراق

قسمت اول: ظهور و سقوط ناصریم

● برقرار باد شوراهای واقعی کارگران

نگاهی به مبارزات اخیر کارگران مبارز ارج

● در حاشیه رویدادها:

♦♦♦و

کمونیستهای مسئله آزادی

کمونیستهای آزاده ترین انسانهای روی زمینند!

های جهانی، از برادران بزرگ، انجام میدهند کاری نداریم. در این میان به نقش خاص حزب توده و وظیفه‌ای که بر عهده دارد در گذشته اشاره شده است. آنچه که اکنون مورد توجه ماست اینست که این نوع مامورین و یا کسان دیگری که همین کار را شاید بدون ماموریت انجام میدهند، در قبولاندن نظرات انحرافی خویش به هواداران خود به چه شبه استدلالاتی متوسل میشوند.

به اینان - این هواداران - گفته میشود که کمونیسم طرفدار دیکتاتوری پرولتاریا است. اما آنچه که توضیح داده نمیشود اینست که اولاً دیکتاتوری چیست، و ثانیاً در چه شرایطی این دیکتاتوری اعمال میشود.

دیکتاتوری چیست؟

دیکتاتوری طبقه کدامست؟

از نظر بورژوازی دیکتاتوری چیزی جز استبداد (DESOTISM) نیست. تعمیم خشن و عریان اراده‌ی یک فرد یا جمع بر افراد یا جمعی دیگر. استبداد یک نظام است و دیکتاتوری شکل معمول بروز آن. در فرهنگ کمونیستی واژه‌ی دیکتاتوری معنای خاص خود را مییابد. دیکتاتوری نه یک شکل، بلکه محتوای تاریخی اعمال اراده طبقات است. کمونیستها معتقدند که در تمام ادوار تاریخ، و به عبارت بهتر از زمانیکه طبقات بوجود آمده‌اند تا زمانیکه از بین میروند دیکتاتوری طبقاتی وجود داشته است. طبقات حاکم همواره خواست طبقاتی خود را اعمال میکردند و خواهند کرد (دیکتاتوری) ولی این اعمال خواست میتوانسته و میتواند در شکلهای مختلف انجام شود. مثلاً در جامعه سرمایه‌داری بصورت دموکراتیک (دموکراسی بورژوازی) یا غیر دموکراتیک (استبداد فاشیستی...) باشد. بدین معنی که حتی در دموکراتیک ترین جوامع سرمایه‌داری آنچه عملاً اعمال میشود (دیکته میشود - دیکتاتوری) خواست تاریخی طبقه‌ی سرمایه‌دار است. بنابراین این هم در دموکراسی بورژوازی و هم در شکلهای غیر دموکراتیک این جوامع، دیکتاتوری سرمایه‌داری وجود دارد.

بدین ترتیب مشاهده میشود که مارکسیسم با شکافتن پوسته‌ی ظواهر و اشکال، به بطن،

در شماره‌های پیش گفتیم که آزادیخواهی "بورژوا لیبرالها" بهمان اندازه گذابانسه است که ضد امپریالیست بودن مرتجعین فاشیست و در ضمن بیاد آوری نکاتی پرداختیم که نشان میداد چگونه "فرمانده" لشکر جوار جابلین به دانشگاه، و "فرمانده" حمله به کردستان اکنون در نقش "فرماندهی" کل قوا میکوشد که بر موج نارفایی توده‌ها سوار شده و "فرماندهی" ارتش آزادیخواه را بعهده بگیرد و در این مصاف از یاری معاونینی چون قطب زاده یار غار زهرا خانم سود جوید....

در همان مقاله ذکر کردیم که بخاطر شرایط ویژه‌ی جوامعی مانند ایران، عقب افتادگی و دفورمه بودن سرمایه‌داری، نحوه‌ی انباشت سرمایه، عملکرد امپریالیسم، و غیره استقرار دموکراسی بورژوازی ناممکن است گرچه در دورانهای عدم تثبیت رژیم در کل و یا جدالهای سخت درونی هیات حاکمه که منجر به تغییر توازن قوای آنها میشود، پاره‌ای از امکانات دموکراتیک علیرغم میل هیات حاکمه مجال بروز مییابند. این نوع دموکراسی، نه امری نهادی، بلکه محصولی از جدال و هرج و مرج است. ولی بهرحال میتواند مورد استفاده‌ی نیروهای چپ قرار گیرد. به عبارت دیگر چه دموکراسی بورژوازی (در جوامعی که امکان وجود آن هست) و چه شبه دموکراسی ناشی از عدم تثبیت رژیمها و یا جناحهای آن (در جوامعی مانند ایران) امکاناتی برای حرکت نیروهای چپ بوجود می‌آورد که در فقدان آن موجود نیست و یا بسیار محدود است.

اما این مساله بدیهی که نه تنها از نظر تئوریک مورد تاکید هزاران بساطی کلاسیکهای مارکسیستی نبوده، نه تنها در کورهای تجربه‌ی هزاران بار آزموده شده، بلکه حتی در محدوده‌ی "عقل سلیم" نیز غیر قابل انکار است، در جامعه‌ی ما توسط کسانی که نه به تئوری، نه به تجربه، و نه به عقل سلیم باور دارند مورد بی توجهی و حتی خصومت واقع میشود. دموکراسی معادل لیبرال-لیسم وانمود میشود و بدین ترتیب آگاهان و ناآگاهان باعث اعتبار لیبرالیزم و موجب تحقیر کمونیسم میگردد. لیبرالها آزادیخواه، قلمداد میشوند و کمونیستها طرفدار استبداد.

در این نوشته به نیروهایی که این رسالت خائنانه را بر مبنای دستور از قدرت -

به متن، به محتوا توجه میکنند. دیکتاتوری را نه یک شکل بلکه یک محتوا میدانند. در این فرهنگ دیکتاتوری و دموکراسی واژه‌های متضاد نیستند بلکه یکی محتوا را بیان میکنند و دیگری شکل را. دیکتاتوری طبقاتی میتواند در شکل دموکراسی و با خلاف آن ظاهر شود. دیکتاتوری بهمان وجود سلطه‌ی مناسبات تولیدی خاص است. اگر در جامعه‌ای مناسبات تولیدی سرمایه‌داری سلطه است و طبقه‌ی سرمایه‌دار حاکمیت دارد، این جامعه بسوی بسط و گسترش بیشتر مناسبات تولیدی سرمایه‌داری حرکت میکند، دیکتاتوری سرمایه‌داری، دیکتاتوری سرمایه وجود دارد. وجود یا فقدان پارلمان، انتخابی بودن یا نبودن قوه‌ی مجریه و قوه‌ی قضائیه، شکل‌های مختلفی هستند که بهترین و یا ممکن‌ترین شکل سلطه‌ی سرمایه را در لحظه تضمین میکنند. اینها همه در خدمت سرمایه‌اند. خواست تاریخی آنها اعمال میکنند. دیکتاتوری بنا براین، این امر که این مناسبات تولیدی، همراه با مناسبات روبنایی، در هر جامعه‌ای چه نوع مناسبات اجتماعی می‌آفرینند (مناسبات اجتماعی دموکراتیک یا غیر دموکراتیک)، مساله‌ایست که از نظر کمونیستها، نمیتواند محتوای تاریخی یک نظام را بپوشاند. از نظر کمونیستها، و نه البته از نظر مدعیانی که از فرهنگ کمونیستی برداشتی بورژوازی میکنند.

در مورد دیکتاتوری پرولتاریا نیز همین مساله مادی است. دیکتاتوری پرولتاریا اعمال اراده‌ی تاریخی پرولتاریاست و نه استبداد پرولتاریا. کسانی که چنین برداشتی از دیکتاتوری پرولتاریا میکنند، آنهایی که نمیفهمند که شکل بیان مناسب دیکتاتوری پرولتاریا، دموکراسی پرولتاریاست، نه تنها بی‌دانشی و نادانی خود را بروز میدهند، نه تنها بینش حقیر و شخصیت مستبد (و استبداد طلب) خود را ظاهر میکنند، بلکه بزرگترین خیانت را به کمونیسم، به دموکراتیک‌ترین جهان بینی‌ها میکنند. اینان نشان میدهند که در حقارت و تنگ نظری تالی سرمایه‌داران و خرده‌بورژواها هستند. دعوای آنها و سرمایه‌داران صرفا بر سر لحاف ملاست. صرفا بر سر اینست که کدامیک ارکان قدرت را بدست داشته باشد، و گرنه در نحوه‌ی استفاده از قدرت، در دلیل بر گرفتن قدرت، در سرکوبگری و خفقان (دیکتاتوری!!) چیزی از بورژواها و خرده‌بورژواها کم ندارند. دعوای بر سر لحاف ملاست نه بر سر راه‌های بطور قطعی متضادی که هر یک در مقابل انسانیت می‌گشاید. شکوفایی انسان در همه‌ی ابعاد و جوانبش، و یا به بند کشیدن او، یکبار توسط این طبقه، و اینبار توسط آن طبقه.

این امر که دیکتاتوری پرولتاریا بعنوان محتوی، در جامعه‌ی سوسیالیستی در چه شکل‌هایی میتواند اعمال شود، موضوع بحث جداگانه‌ایست. در این مقاله مجال پرداختن به چنین بحث

وسعی نیست. اما آنچه میتوان بدان اشاره کرد اینست که عده‌ای تحت‌الوای کمونیسم، تمنی دارند که در جوامع سرمایه‌داری "شکلهای مستبدانه‌ی دیکتاتوری پرولتاریا" مورد نظر آنها اعمال شود! و این چیزی بیش از نادانی و افر است. کاش اینها تنها موعظه میکردند که هنگام گرفتن قدرت توسط طبقه‌ی کارگر (آنچنانی) چگونه باید اعمال اراده کرد. اما این منحرفین از جامعه‌ی سرمایه‌داری هم همان را میخواهند. آنها در جامعه‌ی سرمایه‌داری نیز طرفدار استبداد هستند. نگاهی به مشی سازمانهای مدعی، از حزب توده و فدائیان (اکثریت) و پیکار گرفته تا سایر همقطاران استالینیست، این انحراف وحشتناک و این سقوط موحش را نشان میدهد.

خوشبختانه بنظر میرسد که بجز عده‌ای که هنوز در عالم هیروت سیر میکنند، سایر نیروهای چپ در ظاهر با این نتیجه رسیده‌اند که جامعه‌ی ایران، جامعه‌ی سرمایه‌داری است. و باز "خوشبختانه" چنین بنظر میرسد که همگان معتقد باشند جدالهای درونی حاکمیت، جدال بین جناحهای بورژوازی و خرده‌بورژوازی است. ظاهرا این اتفاق نظر هم وجود دارد که طبقه‌ی کارگر در حاکمیت نیست تا اعمال دیکتاتوری کند و بنا براین دیکتاتوری سرمایه‌داری وجود دارد و اگر دعوائی بین جناحهای مختلف مرتبط با سرمایه (از بزرگ تا کوچک، از کلی تا خرده) وجود داشته باشد هیچکدام بخاطر رعایت مصالح طبقه‌ی کارگر نیست. دعوای بر سر این است که چگونه بهتر میتوان اعمال اراده (دیکتاتوری) کرد. چگونه بهتر میتوان سر برید. با پنبه یا شمشیر.

در این جدال، جناحهای مختلف بر حسب منافع اقتصادی و سیاسی خود با هم مبارزه میکنند. عده‌ای لیبرالند و عده‌ای "لیبرال"، عده‌ای سرمایه‌دار بزرگند، و عده‌ای کوچک، عده‌ای خرده بورژوا هستند و عده‌ای برای سواری بر خرده‌بورژوازی اذای آنها را در می‌آورند. از نظر سیاسی، چه "راستین" و چه متقلب، عده‌ای نعره‌ی آزادیخواهی می‌زنند و عده‌ای علنا طرفدار استبداد هستند. چقدر سفاکت میخواهد که کسانی تحت‌الوای کمونیسم بجای نشان دادن واقعیت و ماهیت این جناحهای حاکمیت، هر زمان که مستبدین به آزادیخواهان گدازایی ضربه‌ای می‌زنند غریب و شادی بکشند گوی، که این مستبدین دیکتاتور منش بدرک آنها از دیکتاتوری پرولتاریا نزدیک ترند!

روزنامه‌ی آیندگان توسط مرتجعین بسته میشود. کمونیست‌نماها حرفی ندارند چون آیندگان لیبرال است. کیهان می‌شورد. یورش حزب الهی‌ها قرار میگیرد. در این نیز حرفی نیست. کار توقیف میشود. فدائیان خشمگین میشوند. سایر نشریات چپ توقیف میشوند. هر کس به توقیف نشریه‌ی خود

هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه‌داری

اعتراض میکند. دیگران همه امپراتوریستون دیکتاتوری پرولتاریا مخالف لیبرالیسم است پس در جامعه سرمایه داری هم گویا خوب است مستبدین نشریات آنها را تعطیل کند. و بالاخره به روزنامه میزبان حمله میشود. کسی حرفی ندارد البته بجز آقای بنی صدر. جناب "آزادیخواه" ایشان هم فراموش میکنند که ده ها تشریه دیگر توقیف شده اند. احسان آزادیخواهی ایشان فقط در مورد میزان تحریک میشود، همانطور که خشم فدائیان در مورد توقیف "کار" برانگیخته میشود. تفاوت در چیست؟ هر دو یک چیز را میگویند. هر دو بیک اندازه آزاد هستند، هر دو بیک اندازه راست میگویند. هر دو بیک اندازه قایل اعتمادند. ایتر میگویند مطمئن بود که اختیار کار بدست هر یک که بیفتد، "خودش" و تنها "خودش" را خواهد خواست. ما و شما و همه آثانی که چنین نمی اندیشند کارشان با کرام الکاتبین خواهد بود. بدین ترتیب توده های عامی از فاسد مانیها، از خفگانها، از کشتارها و بی عدالتی ها، روی به چه کسانی میآورد. تریپ در سوال حکومت جمهوری اسلامی، چشم بسیاری را نسبت به ماهیت فرتدی حاکم باز کرده است. آمار آنسوی مرز خفقان تنها دستی که ریاکارانه به سوی او میآید، دست آزادیخواهان کذاب است. "کمونیستها" آنقدر در فهم دیکتاتوری پرولتاریا ختگی بخرج دادند که نه تنها نفهمیدند حکومت بدست آنها نیست و در جامعه سرمایه داری زندگی میکنند، نه تنها نفهمیدند که میلیون ها مردم، عامی از خفقان موجود بدنبال پدیل خواهند گشت، بلکه اکنون هم که به چشم میبینند مردم آزادی میخواهند، هنوز خیال میکنند آزادی شعاری لیبرالی است! که لیبرالها سرمایه دارند ولی خرنه بورژواها و حزب جمهوری اسلامی بسوی سوسیالیسم درحرکت کنند. شاید چنین باشد. شاید که سوسیالیسم حزب جمهوری اسلامی از نظر ماهوی فرتدی یا سوسیالیسم اینان نداشته باشد. هر چه باشد "راه رشد غیر سرمایه داری" در بیان صریح خود چیزی جز این نمیگوید.

بدین ترتیب مشاهده میشود که زیاده نیست اگر گفته شود از عوامل مهمی که بنی صدر را بنی صدر کرده است "چپ" ایران است. این چپ ایران است که اجازه داده است که او و امثال او یکه تاز صحنه آزادیخواهی شوند. این چپ ایران است که بجای آنکه خود خواست توده های مردم را بیان کند در اثر انحرافات بینشی و خیانت، آزادیخواهی را معادل لیبرالیسم نمودار ساخته است. بنی صدر "از خدا میخواهد" که چپ ایران آنقدر به حزب الله بچسبد که همراه با آن منقرض مردم شود. تنها راهی که او میتواند تالی آینده شود این بود. تنها راهی که او میتواند میلیون ها توده های عامی از وضع موجود را بدام توهیم خود بکشد این بود. "چپ" ایران در حرف و در اقدامات روزمره از جناح فاشیست حمایت کرد ولی در عمل واقعی به رشد لیبرالیسم،

به پیدایش توهیم جدید کمک کرد. بنی صدر ایتر نفهمیده است ولی حزب توده و فدائیان و... هنوز از درک این نکته عاجزند. چپ انقلابی ایران باید با قامتی استوار در مقابل این تحریفات و بدآموزیها بایستد. آزادی شعار لیبرالها نیست. شعار واقعی کمونیستهاست. در جامعه سرمایه داری، کمونیستها طالب این نیستند که فاشیستها روزنامه لیبرالها را توقیف کنند. دفاع از آزادی مطبوعات - ولو مطبوعات لیبرالی - پشتوانه دفاع از آزادی مطبوعات چپ است. هنگامیکه آیندگان توقیف میشوند، یک گام بسوی توقیف "کار" برداشته شده است. هنگامیکه کلوب جبهه ملی مورد حمله فاشیستها قرار میگیرد، یک گام بسوی بستن ستادهای فعالیت چپ برداشته شده است. در جامعه سرمایه داری هر برد فاشیستها، باختی برای کمونیستهاست.

زحمتکشان ایران با سرنگون کردن رژیم شاه آزادیهای دموکراتیک را - تا اندازه ای - کسب کردند. رژیم موجود آنها را یکایک از مردم ستاند و سپس برخی از "آزادیها" را به مزدوران و وابستگان خود اهدا کرد. "آزادی" حزب توده، "آزادی" حزب رنجبران و "آزادیهای" دیگری که در پیش است، نه آزادی کسب شده که آزادی اهدا شده، آزادی گدایی شده است. آزادی نوکری است که در اجرای او امر ارباب خود آزاد است. آن بخش از چپ ایران که این نوع "آزادی" را نمیخواهد باید بداند که برای کسب آزادی واقعی باید مبارزه کند. باید ندای آزادیخواهی را بلند کند. از هوجبی گری فاشیستهای چپ و چپهای منحرف نهراسد. باید با رساندن بانگ آزادیخواهی خود ب مردم، هم خواست خود را نشان دهد، هم توده های عامی از خفقان را جذب و راهنمایی کند و هم لیبرالها را خلع سلاح کند. چپ ایران باید بداند که هر کس که آزادیخواهی را امری بورژوایی، لیبرالی و نظایر آن بنامد، یا یک مامور آگاه نیروهای سلطه گراست و یا یک منحرف بی عافیت.

تماشای اجتماع توده های مردم بسود کسان از انواع بنی صدر، یزدی و قطب زاده - شگفت انگیز است همان مثلث بیق معروف - تماشای سناریوی تراژیک است که نشان میدهد پس از دو سال عمر رژیم جمهوری، بخش مهمی از مردم آنقدر بدور خود گشتند و آنقدر نیرویی که بتواند درکشان کند را نیافتند، که به گذشته رجعت کردند و طالب همان مثلث بیق کذایی شدند. آیا تعجب آور خواهد بود که در این رجعت به گذشته ها، بخشی از همین توده ها یک گام دیگر نیز بردارند و بسوی ماسبق مثلث بیق، به رژیم آریامهری چشم بدورزند؟ آیا شما، هر که هستید، این مساله را بچشم خود ندیده و بگوش خود نشنیده اید؟

اگر چنین است، بحکم تئوری، بحکم تجربه و بالاخره بحکم "عقل سلیم" فریباد آزادیخواهی را بلند کنیم و نترسیم از

پیرامون سخنرانی بنی صدر در حسینیه ارشاد

۱- آذر

(که البته مقصودشان از اوایل انقلاب اندکی پس از ۲۲ بهمن - اوایل سوار شدن ایشان و یا رانشان بر گرده انقلاب - میباشد -)
میپردازد.

جریان از این قرار بود که نیمه شب از خانه ی "یکی از سرمایه داران صاحب مقام رژیم سابق" بدانشان تلفن میزنند که "بخانه ی ما بی حکم قانونی ریخته اند." ایشان بی همه کمیته ی مربوطه تلفن میزنند که شما "مطابق کدام قانون" این کار را کرده اید... و پس از چند روز در پاسخ چند جوان که در دانشکده ی بازرگانی ایشان را متهم به دفاع از سرمایه داری کرده بودند، میگوید:

"من دفاعی از او نکرده ام، دفاع از آن اصولی کرده ام که بخاطرش انقلاب کرده ایم."

و دلیل ایشان هم برای زشت بودن اینکار بیمار بودن "سرمایه دار صاحب مقام" مزبور بوده است. گو آنکه انسان نمیتواند از این همه عطف و انسان دوستی (۱) "استاد" چشم پوشی کند. اما یک نکته ی "کوچک" مبهم میماند و آن اینکه ایشان بطور از اینهمه بخانه ریختن ها و دستگیریها و اعدامها و توقیف تشریات و حتی بستن آن شهرها و روستاها (در کردستان) که به "حرم"هایی نظیر "چی بودن"، "قد انقلاب" بودن، "منافع" بودن، "سرسپردگی شرق و غرب" بودن، "مساعد" بودن و نظایر آن و نه به جرم "سرمایه دار صاحب مقام در رژیم سابق بودن" و آنهم نه در "اوایل انقلاب" بلکه بطور مستمر و فزاینده تا به امروز صورت گرفته، "تصادفا" این مثال را برای تخطی از "اصولی که بخاطرش انقلاب کرده ایم" ذکر میکنند! نعوذ باللله نکند آنطور که آن "دو سه نفر جوان" گفته بودند ایشان مدافع سرمایه داری باشند!

اما بد نیست ببینیم که "بحث آزاد"ی که بنی صدر اینقدر از آن طرفداری کرده و آنرا حلال کلیه مشکلات میدانند واقعا چگونه چیز است؟ او توصیه میکند که رادیو و تلویزیون که در دست "مکتبی ها" است به "محلی برای بر خرد آزاد آراء و عقاید" تبدیل شود، در این بحثها که باید بر آنها "فوابط اسلامی حاکم" باشد تا اثر تخریبی بجای نگذارند ((بلکه)) اثر سازنده داشته باشند. این افراد شرکت میکنند: "متفکران، خبرگان و متخصصان و مردم! هل اندیشه و ایمان" (یعنی طرفین مناظره با تساوی از میان "مکتبی ها" و "متخصص" ها خواهند بود) و کارشان این خواهد بود که "بیایند و ضعفها را نشان بدهند و راه حلها را هم نشان بدهند". ناگفته پیداست که بنی صدر نه تنها از شرکت مردم عادی و ناراضی و نیروهای مخالف لغی که حرفهایشان ممکن است برای وی و امثال وی خطراتی در برداشته باشد، صحبتی به میان

سیاستمداران یا بعبارت بهتر سیاست بازان برای تحکیم موقعیت خود و از میدان بدر کردن رقبای از شیوه های گوناگونی استفاده میکنند. مثلا اگر سر نیزه و اختناق ممکن نباشد یا برندگی کافی نداشته باشد، سلاح عوامفریبی و دغل بازی را رو میکنند. در فضایی سیاسی کنونی ایران که بقول بنی صدر هنوز مردم از همه ی امور بکنار نیستند، استفاده از "مردم" برای محبوب و بحق نشان دادن خود و وجه المصلحه قرار دادن آنها در زدوبندها و رقابتهای پشت پرده و روی پرده رونق به سزایی دارد. اگر حزب جمهوری اسلامی در هنگام ضرورت به جمعیت چند هزار نفری نماز جمعه بعنوان "امت اسلام" و به دسته های حداکثر چند ده نفری حماق کشان بعنوان "مردم مسلمان" رجوع میکند، جناب بنی صدر نیز متقابلا چنانچه مصلحت باشد، پاره ای "حقایق" را با مردم در میان میکشاند و با این کار گر چه به "وحدت کلمه" ای که مورد نظر همه ی آقایان و مورد تاکید خاص "رهبر" میباشد، خدشه وارد میسازد، اما در عین حال میتواند تا حد زیادی رقیب گردن کلفت خود را وادار به عقب نشینی یا توقف کند.

سخنرانی بهشتی در روز تاسوعا و سخنرانی بنی صدر در عاشورا و بدنیاال آن سخنرانی بهشتی در مسجد امام خمینی و سخنرانی بنی صدر در حسینیه ارشاد، جلوه هایی از مراجعهای طرفین کشمکش به "مردم" بود.

بنی صدر در سخنرانی خود در حسینیه ارشاد مجددا خود را طرفدار "بحث آزاد"، "آزادی بیان" و "آزادی مطبوعات" نشان میدهد. اما فقط با کمی دقت در سخنان وی مفهوم واقعی آزادیهای مورد ادعای ایشان را درمیابیم. نطق ایشان اینگونه آغاز میگردد:

"صحبت زیاد است، یک مطالبی است که در ذهن انسان جمع میشود و آدمی را در حال هیجان و سکوت نگه میدارد، آیا اینها را باید بیرون ریخت و گفت و یا سکوت و صبر کرد بلکه امور بسزای جواب بیاید؟ (تاکید زماست)

"استاد" بنی صدر در واقع نشان میدهد که تا چه اندازه علاقه مند به آگاه نگه داشتن مردم از وقایع کشور میباشد. تا هنگامیکه "بسزای جواب" باشد و در حقیقت تا هنگامیکه ایشان براحتی بر خر مراد سوار باشند، در چنین مواقعی لازم نیست که ایشان "سجانات" درونی خود را بروز دهند و "سکوت" ارجح است. اما اگر رقبای بسزای حملات خود "هیجان" ایشان را افزایش دهند، لازم میآید که "مطالبی" "بیرون ریخته" شود.

"استاد" پس از ذکر این مطلب کوتاه برای نشان دادن میزان علاقه مندی خود به آزادی و قانون (آخر برای ایشان آزادی همان قانون است) بذکر خاطره ای از "اوایل انقلاب"

نمی‌آورد، بلکه معتقد است که باید بر این بحثها بقول خودش "ضوابط اسلامی" حاکم باشد تا مبادا "اثر تخریبی" که همان آشکار شدن ضعفهای بنیادی رژیم و تشدید ناراضیتهای ویرانگر سیاستهای دولتمردان باشد، جلوگیری شود.

بنی صدر کمی جلوتر در سخنرانی خود دقیقاً مشخص میکند که چقدر پای بنسداد آزادی است و تا چه اندازه برای مردم ارزش قایل است. او ضمن انتقاد از شیوهی کسار روزنامه‌ها (البته واضح است که مقصودش روزنامه‌های جناح رقیب مانند "جمهوری اسلامی" و "صبح آزادگان" میباشد) میگوید:

"اگر قرار باشد صفحات هر روزنامه اکتفا و قناعت کند به پر شدن از ضعفهای دیگران در این صورت ما کاری که میکنیم یکدیگر را از عیبهای فراوان عریان میکنیم و در جلو دید مردم خودمان و جهان قرار میدهیم و گمان نمیکنم که این روش در سختهایی بکار ما بیاید."

بعبارت دیگر وی معتقد است که پنهان نمودن عیوب از مصرف‌دهندگان "مردم خودمان و جهان" را در "سختهایی" بهتر بکار می‌آید و چنانچه قرار باشد انتقادی بعمل آید، بهتر است بقول وی بصورت "امر به معروف و نهی از منکر" باشد، یعنی بگویند حضرت رئیس جمهور "محبوب" شما خیلی خوب و کار دارید اما اگر این کار را بکنید بهتر است (و اگر نکردید لابد "ملاح" این است)، بهر حال شما بنسداد ریاست و "سپهسالاری" ایران بهتر بینید.

بنی صدر که برای تفتیش آتیهی متزلزل خویش سخت به ارتش محتاج است به بهانه‌ی جنگ بیشتر وقت خود را بنسداد نشست و برخاست و زدن بنسداد فرماندهان ارتش که سخت محتاج "تقویت روحیه" یگانه‌ی خلاصی از شر رقبای مسلح و غیر مسلح و نیز سرپوش گذاری بر کثافت کاریهای گذشته و حال داشته و جنگ فعلی را مفر مناسبی یافته‌اند، صرف می‌کند.

او که اینقدر باین "سربازان میهن و اسلام" علاقمند است و در عداقت ایشان کمترین شکی ندارد، فراموش میکند که در

توضیح

مقالات بی‌امضاء نشریه‌ی رهائی منعکس کننده‌ی نظر عمومی سازمان وحدت کمونیستی است. سایر مقالات که با امضاء منتشر میشوند با آنکه از جنبه‌ی کلی منطبق با نظرات سازمان هستند، می‌توانند در پاره‌ای از جزئیات مطابق نظر همه‌ی اعضاء آن نباشد.

اوایل همین سخنرانی خود گفته است: "خوب اگر این آزادی بیان را که آنهم بسیار صدمه دیده آنرا هم از دست بدهیم و یک محیط خاموش فراهم شود و شما یکروز صبح برخیزید و بشما بگویند که وضع دگرگون شده است، چه کسی مقاومت خواهد کرد و..."

و نیز: "شما زنان و شما مردان اگر آزادی بیان در جامعه‌تان از این حد که رسیده کمتر شود، برای موجودیت کشور شما خطرناک است... این خطر بوجود می‌آید که کشور در دامن سلطه‌گران بین‌المللی سقوط کند..."

همه میدانند که اگر صبح برخیزند و بشنوند که "وضع دگرگون شده"، واقعه‌ای رخ داده که آنرا "کودتا" مینامند، گرچه جناب رئیس جمهور "پر دانش" ما با زرنگی خاص این لفظ نامیمون را بکار نمی‌برند. در ضمن همه میدانند که کودتا اساساً با تکیه بر ارتش صورت میگیرد... اما عجیب! مگر ممکن است که "ارتش اسلام" به کودتا بر علیه "امت" دست زند، آنهم چنان کودتایی که "کشور در دامن سلطه‌گران بین‌المللی سقوط کند". این جاست که دم خروس آشکار میشود و جناب "استاد" هم بطور ضمنی اعتراف میکند که این ارتش هنوز در کلیتش امریکایی است و استعداد کودتا با چیزی شبیه بآن را (البته بوقت ضرورت) در خود نهفته دارد. جالب اینکه این "حرف‌ها" "جبهه‌ی امریکایی" و "فدائیانقلاب" نمی‌زنند بلکه رئیس جمهور "۱۱ ملیونیستی" میزند که بقول خودش در همین سخنرانی "مقداری از کار علمی" (اش) راجع بوده است به سنجش آینده بر اساس علامتهایی که سببند!

اما نکته‌ی جالب اینست که نفس کودتا و بخطر افتادن "موجودیت کشور" نیست که خاطر بنی صدر را آشفته می‌سازد، بلکه او میخواهد با لولوی "دگرگون شدن وضع" (کودتا) رقبای خود را که به محدود ساختن "آزادی بیان" (یعنی حمله به دفتر روزنامه‌ی "میزبان" جناب بازرگان و تهدید کردن روزنامه‌ی "انقلاب اسلامی" رئیس جمهور "محبوب") دست زده‌اند، بترساند و کتار و فتن خود را مساوی سقوط کشور بنمایاند. نکته‌ی بسیار جالب دیگر اینکه وی به همین حد "آزادی" که در کشور وجود دارد، نیز راضی است و ترسش فقط از اینست که مبادا "آزادی" از این حد که رسیده کمتر بشود (یعنی بطور حضرت رئیس جمهور هم بگویند به سلطنت را جمع کن) زهی آزادخواهی! در حالی که دیگر هیچ روزنامه‌ی چپ‌گرایه، کمی مخالف هم باقی نمانده که آزادانه چاپ و پخش شود، ایشان از خطری دم می‌زنند که "آزادی بیان" را تهدید کرده (فقط "تهدید") و گویا متعلق به آینده است!

بقیه در صفحه ۱۹

پیش‌بینی تدارک انقلاب سوسیالیستی

"پاکسازی" در آموزش و پرورش

بهبادهای برای اخراج معلمان و دانش آموزان انقلابی

و اجرای آنها متفاوت بود. درپاره‌های نواحی تهران در مورد معلمان یاد شده حکم آماده به خدمت صادر شد و در نواحی دیگر یکسره به اخراج آنها انجامید و یا به اختیار اداره قرار گرفتن تا تعیین تکلیف قطعی منزل پیدا کرد. اولین موج چنین اقدامی تنها در تهران حدود ۲۰۰۰ نفر را در بر گرفت. در شهرستان ها بدلیل امکان شناسایی بیشتر معلمان از سوی مقامات آموزش و پرورش و فقدان کمترین حد تشکل بین معلمان، فشار وارده از مدتی قبل همچنان ادامه داشت و "پاکسازی" و "سالم سازی" تعداد زیادی را در مجموع در طی یکسال اخیر، شامل گردید. در دو منطقه کردستان و لرستان، آموزش و پرورش به کلی منحل اعلام شد. چنین اقدامی قاعدتاً میباید در نوع خود در جهان بی نظیر باشد. دست کم درک انگیزه‌ها و شیوه‌های فریبکارانه‌ی هیات حاکمه در مورد مردم زحمتکشی که بطور طبیعی نیاز به آموزش و علوم را برای بهبود وضع جامعه ضروری میدانند، همراه با شگفتی است!

در حال حاضر، انحلال مدارس اخراج دانش آموزان و معلمان و در مجموع تلاش بیسابقه در ایجاد و گسترش جو اختناق در آموزش و پرورش همچنان ادامه دارد. مراسم بزرگداشت ۱۳ آبان در شهرهای مختلف و مدارس مختلف بهانه‌های مناسبی بدست مسئولان داد که اینجا و آنجا قدرت خود را به نمایش بگذارند. در صومعه سرا، سه واحد آموزشی بکلی منحل اعلام شد. (انقلاب اسلامی ۵۹/۸/۱۵) زیرا دانش آموزان این مدارس آنطور که خود شایسته میدانند، مراسم بزرگداشت ۱۳ آبان، روز دانش آموز را اجرا کردند. در کردستان، از اوایل آبان اقداماتی برای بازگشایی مدارس صورت میگیرد تا رسوایی انحلال آموزش و پرورش در آن استان تا حدی برده‌پوشی شود. اما بار دیگر مدارس شهرهای کردستان، در آستانه‌ی بزرگداشت روز دانش آموز دستخوش ناآرامی میشود. در این میان هیات حاکمه بمناسبت سالروز اشغال سفارت آمریکا و از این قبیل، قصد میکنند معلمان و دانش آموزان کردستان را برای راهپیمایی به خیابانها بکشاند و با شعار "خسینی میرزد، آمریکا میلرزد" خاطره‌ی باصطلاح مبارزه‌ی ضدامپریالیستی این یکسال و نیم اخیر را به رخ خلق کرد بکشد، اما به پایداری تظاهرات کنندگان شعار یاد شده به شعار "خلق ما میرزد، آمریکا، ارتجاع میلرزد" مبدل میشود. چنین تعبیری از مبارزه برای سپاه

با آغاز سال تحصیلی جدید، بظاهر وزارت آموزش و پرورش و در اصل حزب جمهوری اسلامی با اتکا به فعالیت‌های چشمگیر جاسوس‌های وابسته انجمن اسلامی و تشکیلات دست پرورده‌ی خود یعنی امور تربیتی و کذا در این وزارتخانه، معلمان مبارز را از کلاسهای درس بیرون کشید. در واقع حزب جمهوری اسلامی بار دیگر کوشید تا با سودجویی از شرایط بحران زده‌ی جامعه، قدرت سیاسی خود را تثبیت کند. چنانچه نگاهی به سابقه مبارزاتی مدارس بیفکنیم، علت حمایت بیش از اندازه‌ی رژیم حاکم را در این مورد بغوی درک خواهیم کرد. آنها خود این موضوع را بارها خاطرنشان کرده‌اند که تعلیم و تربیت اسلامی! باید از پایه رواج یابد. در نتیجه کودکان و نوجوانان با ذهنیت سالم و پاکشان با روحیه‌ی مبارزه جویبی که در سالهای اخیر کسب کرده‌اند، مناسبترین زمینه را برای تبلیغات اسلامی فراهم آورده‌اند. منتهی به شرطی که این تبلیغات در اثر فعالیت نیروهای سیاسی حاضر در مدارس بی اثر نگشته و در ذهن بچه‌ها ایجاد پرسش نکند. مبادا که دانش آموزان به عدل اسلامی! و جمهوری اسلامی! شک کرده و پله‌های شک را یک پیک تا یقین مطلق بالا روند و درک کنند که جمهوری اسلامی جز با زسازی سرما به داری هدف دیگری را دنبال نمیکند. این بازسازی چه به روایت حزب جمهوری اسلامی و چه بنا بر تجویز با اصطلاح لیبرال‌ها، نیروی همسنگ با خود، نیرویی که موجودیت آنها را زیر سؤال قرار دهد، و توده‌های مردم را به شک بیندازد، تحمل نخواهد کرد. "پاکسازی" و "سالم سازی" مدارس نشانگر این واقعیت است که هیات حاکمه قصد دارد دانش آموزان، بویژه فرزندان زحمتکشان را از معرض هر گونه خطر "آگاهی" محفوظ نگهدارد. بنا بر این یکی از شیوه‌هایی را که بکار میگیرد اخراج معلمان آگاه از مدارس است. بهر و آنچه از هفته‌ی اول شهریور به بعد در آموزش و پرورش شکل گرفت، ماهیت رژیم را با تمام تفادهای درونی آن آشکار ساخت. همزمان در تهران و شهرستانها بسیاری از معلمان در سطوح مختلف دبستانها، مدارس راهنمایی و دبیرستانها در اختیار نواحی آموزش و پرورش قرار گرفتند و از رفتن به کلاسهای درس، بعد از بازگشایی مدارس، محروم ماندند. اما از آنجا که در این زمینه سیاستهای یکدستی اجرا نشد، طبیعتاً ابعاد قضیه در مورد قطعیت در تصمیم‌گیریهای

پاسداران و ارگانهای دولت مرکزی در کردستان تحمل ناپذیر شده، دست به تیراندازی هوایی میزنند. روز بعد در مدارس عکس العمل چنین اقدامی دیدنی است. بار دیگر کلاسها از سوی معلمان و دانشآموزان تحریم میشود و شرط بازگشت به کلاسها اجرای همان قطعنامه است. سال گذشته یعنی بر خروج نیروهای مسلح دولتی از کردستان و... اعلام میشود. در واقع هیات حاکمه در اجرای سیاستهای با صلاح آموز-شی خود در کردستان موفقیتی کسب نمیکند.

از سوی دیگر، بدون هیچگونه مقدمه‌ای آموزش و پرورش لرستان منحل میگردد. این اقدام دولت حتی در مجلس ایجاد تشنج میکند. عباسی نماینده لرستان در مجلس، به انحلال آن اعتراض میکند و اعلام میدارد تنها پاسخ رسمی که در مورد طاعت این اقدام دریافت داشته است، اظهارات جناب رجایی نخست وزیر، بوده یعنی بر اینکه "علت انحلال وجود چپی‌ها در آموزش و پرورش بوده است." بازگویی سخنان رجایی نمایندگان مجلس را به مخالف خوانی و موافق گیری میکشاند. اما موافقت و یا

مخالفت با صلاح نمایندگان مردم در اصل ماجرا یعنی بی کفایتی، کوتاه نظری، عوام فریبی هیات حاکمه شنیدنی بوجود نمیآورد. تحدید آزادیهای دموکراتیک کافی نبود که دولست حاضر میشود به قیمت بیسوادی، بیکار شدن معلمان، سرگردان کردن دانشآموزان و والدین آنها، بخشهایی از آموزش و پرورش را در سر تاسر کشور منحل کند و قوانین اساسی ممنوعی خبرگان خود را نیز زیر پا بگذارد. طبق بند سوم از اصل سوم استفاده از آموزش و پرورش حق طبیعی ملت ایران است. چه باک اگر توده‌های مردم از این "حق طبیعی" محروم شوند ولی "جمهوری اسلامی" با برجها بماند!

بهره، نقض قوانین اساسی بویژه در رابطه با کنار گذاشتن معلمان مبارز شیوه‌ای متداول شده است. اصل ۲۸ قانون اساسی مینویسد:

"هر کس حق دارد هر شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست برگزیند دولت موظف است با رعایت نیاز جامعه به مشاغل گوناگون، برای همسایه افراد امکان اشتغال بکار و شرایط مساوی را برای احراز مشاغل ایجاد نماید."

به استناد این اصل معلمان بر کنار شده باید بدون قید و شرط بیکار قبلی خود بازگردند. اصل ۲۳ قانون اساسی مینویسد:

"تفتیش عقاید ممنوع است و هیچکس را نمیتوان بر صرف داشتن عقیده‌ای مسرود تعرض و مواخذه قرار داد."

به استناد این اصل بر کناری معلمان به دلایل عقیدتی محکوم است. اصل ۱۶۸ قانون اساسی مینویسد:

"رسیدگی به هرایم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیات منصفه در محاکم دادگستری صورت میگیرد. نحوه انتخاب، شرایط و اختیارات هیات منصفه و تعریف جرم سیاسی را قانون اساسی موزین اسلامی تعیین میکند."

اصل ۳۶ قانون اساسی میگوید:

"حکم به مجازات و اجرای آن با پسند تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد."

در اصل ۳۷ قانون اساسی آمده است:

"اصل برائت است و هیچکس از مظنون قانون مجرم شناخته نمیشود، مگر آنکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد."

به استناد این اصول حتی اگر آنها منسوخ باشد، پرونده‌های معلمان برگزار شده با تیراندازی دادگاه‌های صالح مورد رسیدگی قرار نگیرد. اینک هیاتهای پاکسازی مجهول الهویه پیش از سر نوشت آنها را تعیین کنند.

اما رژیم جمهوری اسلامی وقتی مصوبات خود نگذاشته و قبل از تأیید احکام خود را صادر میکند. در ضمن هیات حاکمه با زیر پا گذاشتن لوایح تعویب شده در مجلس، هرج و مرج درونی خویش را بر سر کسب و تثبیت قدرت از سوی جناحهای متفادان، آشکار میسازد. بنا بر لایحه تعویب شده در مجلس، قرار بود کار هیاتهای پاکسازی از تاریخ ۵۹/۶/۶ متوقف شده و فاقد امتیاز قانونی باشند. اما در عمل هیاتهای پاکسازی بویژه در آموزش و پرورش وظیفه "انقلابی" خود را انجام داده و معلمان انقلابی را بهر مجوز قانونی از تدریس و ارتباط با دانش آموزان محروم کردند. بنا بر این لایحه، احکام صادره از سوی هیاتهای پاکسازی از این تاریخ به بعد باید لغو گشته و مابقی هیاتهای پاکسازی، معیارها، ضوابط انتخاب و نحوه کار آنان باید روشن شود.

البته اقدامات اسلامی! دولت بنا به مورد زیر:

۱- استخدام های بی رویه و بر خلاف قانون در آموزش و پرورش

۲- دعوت از استادان دانشگاهها برای تدریس در مدارس

۳- محدود کردن فهرست اسامی معلمان با واکی وابستگان به رژیم سابق با معلمان انقلابی و مبارز تکمیل میشود.

بدین معنا که از اوایل تابستان گذشته دولت اعلام کرد که با توجه به پاکسازی انجام شده در این وزارتخانه، حدود ده هزار نفر معلم در سطوح مختلف به استحضار وزارت آموزش و پرورش درخواهند آمد. اجلاس مراجعین در شهریور ماه متوجه میشوند که نورچشمی‌ها بسیار زودتر از آنها به معارف راه پیدا کرده‌اند و مقامشان از پیش مشخص شده است. این اقدام دولت خود دشمنی

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان: انقلابی دگر باید

حرکات دستجمعی بروز یافت. امید میرفتست این حرکتها با تکیه به شکل قانون مستقل معلمان موثر واقع شده و زمینه وحدت عملی نیروهای چپ را دستکم در این مورد خاص فراهم آورد. اما با جدا شدن هواداران اکثریت (فدائیان) از سایر نیروها، حیات سیاسی - صنفی قانون مستقل معلمان عملاً دچار وقفه شد. از آن پس دو نوع فعالیت برای بازگشت معلمان به مدارس، یکی از جانب هواداران اکثریت (فدائیان) و دیگری از جانب طیفی از هواداران سایر سازمانهای سیاسی چپ صورت گرفت. طبیعی است که رژیم از این جدایی و شکاف حداکثر استفاده را میکند البته علت اساسی بروز این اختلاف از برخورد متفاوت هر یک از نیروهای سیاسی نسبت به دولت سرچشمه میگردد. جنگ ایران و عراق این تفاوت را مشخصتر نمود و برپیچیدگی شیوه مبارزاتی معلمان هوادار سازمانهای مختلف برای احقاق حقوق خود افزود.

بهرحال کار بدانجا کشید که با اصطلاح لیبرالها توانستند از طریق مجلس شورای ارگانهای دیگر از موقعیت بدست آمده سود جسته و با طرح نقض قانون اساسی خواستار رسیدگی به موضوع پاکسازی ها در سه ماهه اخیر از سوی دولت شوند. مقالات روزنامه های مختلف، نطقهای مجلس و بحثهای محافل خصوصی مذهبی و نیمه مذهبی و سخنان بنی صدر همه نشانگر حساسیت اوضاع از سویی و استفاده تبلیغاتی از سوی با اصطلاح لیبرالها از حوادث و رویدادهای اخیر بویژه نقض قوانین اساسی در آموزش و پرورش از سوی دیگر، است. اما در واقع آنچه در مورد نقض قانون اساسی و یا وفاداری بآن، برخورد "انقلابی" یا "غیر انقلابی" به آن در درون طیف هیات حاکمه رخ میدهد، رشد تضادهای خرده بورژوازی و بورژوازی را آشکارا به نمایش میگذارد. سخن کوتاه: معلمان اخراجی و بلاتکلیف برای مبارزه برای کسب حقوق پایمال شدهی خود احتیاج به حرکت جمعی بزرگ مبنای حداقلسل توافق مابین خود دارند. خطوط کلی این حرکت وحدت یافته قطعا تا اندازه ای میتواند از قبل تعیین شود. علاوه بر این، مادامیکه رژیم جمهوری اسلامی فشار همگانی معلمان آگاه را در درجهی اول و سپس پشتیبانی معلمان و دانش آموزان و نیروهای سیاسی را بطور کلی برخورد احساس نکند، گامی در راه بازگرداندن معلمان به مدارس نخواهد داشت. در حال حاضر گرچه شمار اندکی از معلمان مبارز به سرکار خود بازگردانده شده اند، اما آخرین هشدار رجایی در ایراد این جمله چند پهلوی و مبهم که:

"تصفیه های بعد از ششم شهریور، از نظر شکل ایراد دارند ولی از نظر محتوی صحیح است." (انقلاب اسلامی ۵/۹/۵۹)
(تاکید از ماست)

نشانهی تداوم تضادهای هیات حاکمه و سرشکن کردن آن بر روی نیروهای آگاه و مبارز جامعه

نقشه صفحه ۱۲

بلاتکلیفی و مازاد بر احتیاج شدن گروهی از معلمان شاغل و رسمی گردیده است. از سوی دیگر بکار گماشتن استادان دانشگاهها در مدارس در شرایطی که از وجود آنها میتوان دستکم اگر نه در دانشگاهها بلکه برای بازآموزی علمی معلمان استفاده کرد، جز بی لیاقتی و ندانمکاری های تاریخی هیات حاکمه کنونی ایران و حساسگریهای سیاسی برای تثبیت حاکمیت یکی از جناحهای درونی نیست. البته ناگفته نماند که کانونهای استادان مترقی با اجرای این حکم مخالفت کرده است. در واقع جمهوری اسلامی به یمن کاردانی خویش! شرایط استخدای ویژه ای را بوجود آورده که حتی در صورت بازگشت معلمان بلاتکلیف و اخراجی به مدارس، چون جای آنها قبلاً توسط محارم پر شده است عملاً آنها بیکار خواهند ماند. بهر حال باید مصرأ خواستار بررسی ضوابط استخدای این عده و اعلام آن به مردم زحمتکش شد تا توده ها ببینند که کسانی که مدعی خدمت به ایشان هستند، خود چگونه اصول "انقلابی" مصوبه مجلس را نادیده میگیرند و یکسره برخلاف آن عمل میکنند.

در عین حال اعلام نام معلمان برکنار شدهی مبارز و انقلابی به همراه فهرست اسامی وابستگان به رژیم سابق، از طرفداریهایی است که رژیم به خیال خود برای مخدوش کردن اذهان عمومی در مورد کمونیستها در موقعیتهای گوناگونی آنها بکار گرفته است. لذا یکی از خواسته های معلمان برکنار شده تفکیک اسامی مزبور است.

جالب است بدانیم در اثر اعتراضات همه جانبه ای که ذکر آن در پائین خواهد آمد وزارت آموزش و پرورش شماری از وابستگان به رژیم سابق را تنها به استناد لایحه مصوبه مجلس مبنی بر قطع پاکسازی در ادارات، به سرکار خود بازگرداند. در حالیکه روسای نواحی آموزش و پرورش بکدل و یک زبان (قطعا با تکرار سخنان مقامات بالاتر خود) گفتند که در مورد معلمان چپ قضیه تفاوت میکند. آری! بدون شک نقش معلمان ساواکی و وابسته به رژیم سابق با نقش معلمان چپ متفاوت است: معلمان چپ با رفتار و نحوه ارتباط با دانش آموزان، نوید ایجاد روابط فرهنگی نوین را میدهند. حال آنکه وابستگان به رژیم سابق همچون همپالگی های جدیدشان پس مانده های روابط پوسیدهی سرمایه داری و ماقبیل سرمایه داری را به خورد دانش آموزان میدهند و در هر کلامشان تثبیت نظام سرمایه داری را به دانش آموزان دیکته کرده، سلطه آنها ابدی جلوه میدهند. بنابراین قطعا تفاوت در همین است!

از سوی دیگر در طی این مدت، واکنش معلمان که به بهانه های مختلف از جمله شرکت و ایجاد شوراها در مدارس در سبک گذشته، داشتن روابط نزدیک با دانش آموزان، دفاع از سازمانهای سیاسی یا وابستگی به آن از کار برکنار شده بودند بشکل پیازهای

ترازدی مصر و تکرار آن در عراق

قسمت اول: ظهور و سقوط ناصریسم

م - خوشنویس

مینما بیند. برآستی بر کسانیکه قادرند توفیق
ساده ترین مسائل اجتماعی نیستند و بسیاری
نمی بینند هر واقعی اجتماعی به نزدیکی و یا
دوری شرکت کنندگان در این واقعی اجتماعی
به محور اسلام (تشیع) میگردند بیش از این
نیز حرجی نیست. افق تنگ تاریخی حتی این
قشر را در توضیح حرکات خود و با حرکت
شابه غیر موفق میسازد. اگر بحث و بسط
ناصریسم میتوانستند درباره خود و یکدیگر
و یا درباره "انقلاب اسلامی" ایران به نظاره
واقعی بنشینند از اینکه چگونه نقش
ایشان در آینده تاریخ یکسان است متعجب
ند، اما حد افسوس که چرخ تاریخ حتی از
دادن قوهی درون نگری باین مروجین "آزادی
امساک نموده است و اینان در آینده تاریخ
خشت خامی را میگردند که حتی شمایل
آنان را نیز منعکس نمینماید.

اما اگر ایدئولوگهای مذهبی در عرصه
درک تاریخیشان از رویدادهای تاریخی عاجز
بنظر میرسند، ظاهراً ایدئولوگهای وابسته به
جهان رسمی "کمونیسم" که به "مارکسیسم
دیالکتیک" چهار اصلی مسلح هستند و در سندها
"مارکسیستی" اتحاد جماهیر شوروی و فیشلیست
نقل قول از بزرگان کمونیسم را ازبر میباشند
باید بتوانند در توضیح تطورات تاریخی جهان
خرده بورژوازی عرب موفق باشند. لیکن اینان
نیز در توضیح و نقش تاریخی این تطورات هوش
و درایت بیشتری از ایدئولوگهای مکتبی ارائه
نمیدهند. علت نیز روشن است چون اینان نیز
همانند مذهبیها و البته با تفاوتهای جزئی
از همان ادوات و وسایل تحلیل! برخوردارند.
مقیاس اینان برای توضیح تاریخ این جوامع
و احزاب آن همانا نزدیکی و دوری این نیروها
به اتحاد جماهیر شوروی است. بحث و تامل
و حتی رژیم ایران مفرقی است اگر به شوروی
نزدیک باشد، و ضد انقلابی اند اگر در "بلوک
شرق" محسوب نگردد. حتی در جوگه کشورشای
غیر متعهد بودن نیز برای این ایدئولوگها
کافی نیست. باید حد فاصل با شوروی آنقدر
نزدیک باشد که جهان غرب آن را جزو اقمسار
شوروی بداند. در حقیقت همان سده تحلیل که
ایدئولوگهای اسلامی برای دوری و نزدیکی
جریانات سیاسی دیگر به اسلام قایلند اینان
برای شوروی قایل هستند. هیچ تنابنده ای در خو
قانون حرکت، تکامل و یا انقلاب ندارد و هر
فا از زاویه نزدیکی با شوروی بررسی میشود.
بی جهت نیست که در نزد اینان عراق ۱۹۷۵ و حتی
عراق ۱۹۷۸ (قبل از دوری از شوروی) انقلابی
و عراق ۱۹۸۵ ارتجاعی است. مصر در اکتبر

عراق در دام امپریالیسم آمریکا و مصر
پایگاه آمریکا در خاورمیانه و شاخ آفریقا،
و بدینسان تاریخ دو کشور در یکی از مهمترین
مناطق جهان، که روزی هر یک بنحوی خواستار
تحقق "سوسیالیسم عربی" بوده اند، ورق
میخورد. فریادهای حزب "بعث" که سه روزی
آزادی امت عرب و (وحدت امت عربی واحد که
رسالت جاویدانی دارد" و شعارهای حزب "اتحاد
سوسیالیست عربی" که خواستار نابودی اسرائیل
و به دریا ریختن یهودیان بود به تهاجم
عراق به ایران و مغالطه مصر با اسرائیل
خاتمه یافت. ناصریسم و بعثیسم بمشابهی
دو ایدئولوژی رقیب در بدست آوردن هژمونی
جهان رادیکال عرب از همان آغاز توسعه
جنبشهای آزادیبخش عرب بر قایت با یکدیگر
پرداختند. اگر چه هر دو با تفاوتها
که در ساخت اجتماعی این کشورها و ایدئولوژی
های ناصریسم و بعثیسم و ویژگیهای اقلیم
و مسایل مربوط به آن مواجه بوده اند، مع هذا
هر دو دقیقاً همان مسیری را میپیمودند که
خرده بورژوازی در این جوامع تاریخی مجبور به
پیمودن آن بوده است.

امروزه ایدئولوگهای مذهبی، "بعث" را
فرزند نامشروع میشل عفلق طهیونیسست
دانسته و با ترجمه به دین عفلق (مسیحی) و
وابستگی قبیله ای صدام حسین (تکریت) بر آنند که
نشان دهند که علت ارتداد این حزب از پرمایه های
اولیه اش و پیوستن به اردوی ضد انقلاب در غیر
اسلامی بودن این حزب نهفته است. غافل
از اینکه یکی از ارکان اساسی ناسیونالیسم
عرب و "سوسیالیسم عربی" همانا دین اسلام
(تشیع) و رعایت اصول شرعی و مقدس اسلام
مبنی بر حفظ مالکیت خصوصی است. ایدئولو
گهای اسلامی ما فراموش نموده اند که ناصر نه
فرما سوتر، نه مسیحی و نه از اهلالتی
تکریت برد و هیچگاه نیز نمازش را ترک نکرد
و جز دوران نسبتاً کوتاهی هیچگاه حتی بسا
اخوان المسلمین - دوستان مصری آقای خلیلی -
شمی نورزید، اما با همین فضااحت امروزی
صدام بود که ناصر بر قتل عام فلسطینیها در
اردن و بر طرح ویلایام راجرز در سال ۱۹۷۰
صحه گذاشت و راه را برای هم آغوشی کیسینجر
وسادات باز نمود. ایدئولوگهای اسلامی مانده
شما بعثت محدود دینهای قطری قادر به بررسی
چگونگی رشد سیاسی و اجتماعی در اینگونه
کشورها نیستند بلکه بعثت آنکه خود نیز سزا
همان آبشخور - خرده بورژوازی - میباشند اس
سا قادر به تشخیص حرکات سیاسی و اجتماع
قشری نیستند که خود نیز آنرا نمایندگان

۱۹۷۳ ضدامپریالیست و در نوامبر همان سال ارتجاعی است. بعبارت دیگر محضورات عینسی و ذهنی با سنگینی هر چه تمامتر خسود رادر تحلیل این سرکردگان هوش و ذکاوت در "مسار - کسیم رسمی" نشان میدهد. عینی از آنرو که عینیت برایشان در تبلور "سوسیالیسم" - شوروی - خلاصه میشود و ذهنی از آن جهت که "راه رشد غیر سرمایه داری" تنها راه ممکن رسیدن آنان به کعبه ای آمل و آرزو است. اما حقیقت اینست که نه پیدشلوکهای مذهبی و نه اندیشمندان جهان رسمی "سوسیالیسم" هیچکدام بدلائل معرفتی و وابستگی های مادی قادر به توضیح پدیده ی پیچیده ای بنام ناسیونالیسم و سوسیالیسم عرب که حدود ۲۵ سال قبله گاه "امت عرب" بوده است نیستند، و شناخت این پدیده ی پیچیده احتیاج به افقی به مراتب وسیعتر از دیدگاههای "مذهبی" و "رسمی" دارد. حقیقت اینست که شرایط اولیه ی شناخت این پدیده قایل شدن به دینا میسم درونی قشرو لایه ی نسبتا مهمی بنام خرده بورژوازی - به معنی وسیع کلمه و تمامی بخش بندیهای مختلف آن - است که از دامان بورژوازی بخت برگشته ی عربی و شهروندان فقیر عرب برخاست و پس از سالهای سال کوشش علیه امپریالیسم و استعمار سالگان خود را در دامان امپریالیسم امریکا یافت. کوششی که تاریخ مناصر جهان عرب مملو از آن بوده است. تاریخی که پلنراز نیشخند است: گسستن فرزندان عجم - بوردوازی از غرب و سپس به دامان آن پناه بردن.

جنبش مردم عرب بجا نهاده بود، پایداریتسیر میبودند تا ارتشی که میبایست به سرزمینسین مادریش برگردد. خروج نظامی این دو نیرو از منطقه، ایجاد دولت تروریستی اسرائیل، و عدم امکان حضور فعال آمریکا در منطقه و سیاست ملایم شوروی نسبت به متفقین گسسه در سکوت محض احزاب کمونیست عرب نسبت به عساکره ی مهاجرت صهیونیستها به ارض موعود نیست. انعکاس می یافت، خلاصه سیاسی ای را در منطقه بوجود آورد که به رشد جنبشهای ضد استعماری در این منطقه کمک مینمود. این جنبشها در مقابل واقعیتی که ملت یکپارچه ی عرب را بعد از طرح جدید امپریالیسم در منطقه بصورت واحدهای جغرافیایی کوچک با رژیمهای دست نشانده در آورده بود، نمیتوانست هدف متحد شدن ملت عرب - که از نظر زبانی، قومی، مذهبی و فرهنگی، و اقتصادی دارای ریشه های مشترک بودند - را مد نظر نداشته باشد. خیانت ملوک عبداللهد پدر ملک حسین در تقسیم فلسطینسین و همچنین ناتوانی های آشکار رژیمهای عربی در باز پس گرفتن حقوق فلسطینیها از جمله عوامی بودند که راه مبارزه ی مردم در این واحدهای جغرافیایی عربی را نه تنها علیه سلطه ی خارجی بلکه علیه دولت های خودی هموار مینمود. وجود آوارگان فلسطینی نه تنها دلیل بر واقعیت های طرح جدید امپریالیسم در منطقه بود بلکه بر ضعف و ناتوانی این رژیمهای دست نشانده دلالت مینمود. در این میان دو جریان عمده در درون جنبشهای مردم عرب خود را مینمایاند. ناصریسم و بشیسم.

وجوه آغازین جنبش ناسیونالیستی عرب

پایان جنگ دوم جهانی تاثیرات شگرفی در جهان عرب را بدنیال داشت. امپریالیزم فرانسه و انگلستان راهی جز خروج از مستعمرات خود در خاورمیانه نداشتند. علیرغم پیر - وزی متفقین در جنگ، فرانسه و انگلستان که تا آن زمان نیروی مسلط خارجی در منطقه ی خاورمیانه بود، مجبور به عقب نشینی از این مستعمرات سابق بودند. طرح مارشال - که در حقیقت جزیی از کوشش همه جانبه ی امریکا برای بلییدن رقبا ی ضعیف و خصم شکست خورده (آلمان قدریال) بود - برای بوردوازی انگلستان و فرانسه فریبنده تر از ادامه ی استعمار به شیوه ی کهن در اینگونه جوامع بود. راه حل نویسن استعمار! برپا داشتن حکومت های دست نشانده از خاندانهای حلقه بگوش طرح و ایجاد دولت صهیونیستی اسرائیل - که بعد از امضای عهدنامه دیگر قطعیت یافته بود - بیش از آنکه از جانب لژیونهای فرانسه و ارتشیان نجیب انگلیسی در این مناطق که بوی نفت تازه کشف شده ی آن اندام نحیف این دو غول قسرن ۱۹ را به لرزش وامیداشت، مثبت ارزیابی میکردند. فیصل ها و هاشمی ها و نوری سعیدها در دورانی که انقلاب ۱۹۳۶ فلسطین تاثیرات خود را بر کنل

ناصریسم

ناصریسم در آغاز عمدتا در مصر و میان افسران جوان و فرزندان شهروندان فقیر عرب پایه گرفت. در حقیقت آنچه بعدها بعنوان ایدئولوژی ناصریسم مشهور شد در ابتدا از خطوط مشخص فکری برخوردار نبود. وحدت در میان ملت های عربی، خط کشی علیه سلطنت، همکاری با جمعیت های اخوان المسلمین (سید قطب) و ضد کمونیسم، از وجوه اولیه ی این ایدئولوژی بود که در تشکیلات "افسران آزاد" کلنل ناصر، تجلی می یافت. در حقیقت در افکار پیماری از مردم عرب، عقرب نشینی اعراب در سال ۱۹۴۸ و ایجاد دولت اسرائیل ز قصور غیر قابل بخشش مصر بود. مصر بعلت داشتن موز مشترک با فلسطینسین و همچنین داشتن جمعیت وسیع و ارتشی نسبتا قوی - در مقایسه با سایر کشورهای کوچک عرب - مهمترین کشوری میبود که میبایست در مقابل این توطئه ایستادگی نماید. از اینر و طبعی میبود که آغاز اولین شعله های ضدامپریالیستی و ضد صهیونیستی از میان مصریان و آنهسم در میان بخش جوان ارتش مصر که تشکیل دهنده ی وسیع ترین قشر روشنفکران مصری بود، زبانیه بگشود. عدم وجود سازمانهای سیاسی بزرگ عرب

ارائه دهد. شرایط جهانی و ملی بدو جنبه‌ها را اجازه‌ای را نمیداد.

دوره دوم ناصریسم - اتحادیه سوسیالیست عرب

صرفاً بعد از تجربه‌ی شکست جمهوری متحد عربی (وحدت با سوریه که کمونیست‌ها و بعضی‌ها در آن قدرت نسبی را داشتند) و انتقاد بخود معروف ناصریسم است، که ناصریسم در شکل رادیکال‌ش یعنی اتحاد الاشتراکی العربیه - اتحاد سوسیالیست عربی - شکل می‌گرفت. در اینجا است که ناصریسم در ابعاد واقعی و اختصار تعریف می‌شود.

- ۱- آزادی فلسطین از طریق وحدت اعراب و جنبش‌های فلسطینی معتقد به تحقق وحدت اعراب از طریق آزادی فلسطین بودند.
 - ۲- حفظ مالکیت خصوصی و رشد مالکیت دولتی در ۱۹۶۱ کل تجارت پنبه، تمام بانک‌ها و شرکت‌های بیمه و ۴۴ شرکت صنعتی ملی اعلام گردید.
 - ۳- کوشش در راه توسعه‌ی انقلاب عرب - ایجاد دفتر هماهنگی حركة القومية العربیه - جنبش ناسیونالیستی عرب - و کمک به انقلابیون یمن، لبنان، فلسطین
 - ۴- اعطای امتیازات به ارتش - رهبری تمام نهاد‌های دولتی با افسران سود.
 - ۵- سرکوب کمونیست‌ها - جز دوران کوتاه کمونیست‌ها هیچگاه اجازه‌ی فعالیت علنی نداشتند.
 - ۶- سرکوب دیگر مخالفین - سرکوب اخوان المسلمین که به کمک فتوای‌ها و تحریک بزرگ علیه ناصر توطئه‌چینی می‌نمودند.
 - ۷- کنار گذاشتن فکر وحدت اعراب والوئیت دادن به اقتصاد مصر - ناصر در ۱۶ اکتبر ۶۱ سیاست وحدت‌طلبانه‌ی خود را مورب‌باز نگذاشت ارزیابی نمود.
 - ۸- ادامه‌ی حالت نه‌صلح و نه‌جنگ در منطقه - مصر نیروی خود را برای دفاع در مقابل اسرائیل کافی نمی‌دانست.
 - ۹- نزدیکی با شوروی - ناصر بزرگ‌ترین زرادخانه سلاح‌های شوروی در منطقه ایجاد نمود.
- اینها مولفه‌های دوران شکوفایی ناصریسم بودند، دورانی که به ناصر در جهان عرب چهره‌ای افسانه‌ای بخشید. اما آیا این دوران می‌توانست تا ابد ادامه یابد؟ آیا حکومت ناصر، یا بزعم بسیاری از مارکسیست‌های عرب بنا بر تئیسیم مصری، می‌توانست پیوسته شدن تر - راه رشد غیر سرمایه‌داری را حداقل برای یکبار نیز که شده نشان دهد؟ آیا حفظ مالکیت خصوصی در کنار مالکیت دولتی می‌توانست تضمین مناسبی برای تحولات سوسیالیسم عربی باشد؟ و آیا اساساً سوسیالیسم عربی و غیر عربی آن - از طریق یک کودتا - انقلاب سیاسی - آنهم بدون حضور فعال طبقه‌ی کارگر مصر که عظیم‌ترین طبقه‌ی کارگر جهان عرب است امکان پذیر می‌شود؟

و در عوض وجود جنبش ناسیونالیستی عرب - حركة القومية العربیه -، خیانت و ارتداد احزاب کمونیست عرب - که بدنبال آموزگار کبیرشان استالین راه مفاشات با اسرائیل را برگزیده بودند - و همچنین وجود بورژوازی نوپایی که فتوالتیه در مصر و دستگاه بوروکراتیک قبیله‌ای خاندان ملک فاروق را در مقابل خود می‌یافتند، راه را برای کسب قدرت افسران جوان در ژوئیه ۱۹۵۲ فراهم نمود. راهی که بعد از دو سال بجای ژنرال محمد نجیب، سرهنگ ناصر را به قدرت نشاند. اما همان دلایلی که قدرت یابی ناصر را تسهیل می‌نمودند در چگونگی ادامه‌ی حکومت وی نیز موثر بودند. بورژوازی مصر خواهان حق بیشتر در معاملات داخلی و خارجی و گسترش مناسبات سرمایه‌داری بود. "افسران جوان" می‌خواستند سیطره‌ی حکومت خویش را با قضا کردن دستگاه دولتی کامل نمایند. و تکنوکرات‌های دیگر خواهان آزادی‌های اولیه‌ی سیاسی و همچنین روابط و مناسبات بهتر با غرب بودند. اما حوادث خارجی تا این سیطره‌جویی‌ها لگام می‌زدند، تنها همین گوریون و موشه‌دایان به مصر - در نوار غزه - اولین و نه آخرین خطر جدی برای دولت جدید "افسران آزاد" بود. افسران آزاد در راه حزب اتحادیه‌ی سوسیالیست عرب - نوتلفه از بورژوازی نوپا، خرده بورژوازی شهری (تکنوکرات‌ها) و افسران - میبایست در مقابل تأثیرات این تهاجم در مقابل سیاست بی طرفی خود تجدید نظر نمایند.

دوره اول ناصریسم

پیش روی به سمت شوروی آغاز گردید. وبا جدی شدن تدارک جلسه‌ی امپریالیسم و صهیونیسم به مصر در سال ۱۹۵۶، بعد از ملی شدن کانال سوئز راه را برای نزدیکی هر چه بیشتر مصر با شوروی آغاز نمود. در حقیقت شرایط جهانی به ناصریسم که ابتدا ابعاد ایدئولوژیکش روشن نبود، جهات تازه‌ای بخشید. ناسیونالیسم خرده بورژوازی بعد از آنکس که در دوران سیاست بیطرفی - که همانا نزدیکی به غرب بود - ناچاراً به شوروی پناه می‌برد. در حقیقت تزلزل تاریخی خرده بورژوازی در قدرت، او را همچون پاندولی بین دو بلوک قدرتمند شرق و غرب در نوسان می‌گذارد. آقای ناصر قهرمان خرده بورژوازی عرب گناه وارد مذاکره با آمریکا برای خرید اسلحه می‌شود و گاه به چکسلواکی پناه می‌برد، روزی قبول امتیاز در اسوان را به آمریکا می‌دهد و روز دیگر به شوروی. تنها جهت گیری عمومی سیاست جهانی است که می‌تواند نهایت واقعیتی حرکت این خرده بورژوازی - کمک به توسعه‌ی سرمایه‌داری دولتی و از آن طریق نزدیکی با شوروی، یا دامن زدن به تجارت آزاد بخش خصوصی و از آن طریق همکاری با غرب - را تبیین نماید. خرده بورژوازی مفلوک مصر هنوز قادر نبود ایدئولوژی مدون شده‌ی ناصریسم را

جواب بسیاری از این سئوالات و سئوالاتی از این دست را تاریخ داده است.

دوره سوم ناصریسم - شکست سال ۶۷

جنگ ژوئن ۶۷ و شکست مفتوح مصر در یک جنگ ۵ روزه، ورشکستگی اقتصادی مصر بعد از این جنگ، و سیل کمکهای رایگان عربستان سعودی، و از همه مهمتر رشد بدیل جنبش مقاومت که با نبرد الکرامه در میان مردم عرب محبوسیتی عظیم یافت، راه جدیدی را در مقابل ناصریسم نهاد. راه افصول راهی که از ۵ ژوئن ۱۹۶۷ آغاز گردید و در سپتامبر ۱۹۷۰ و با قبول طرح راجرز خاتمه یافت. در حقیقت ناصر و ناصریسم قبل از مرگ ناصر در سپتامبر ۱۹۷۰ مردند و جانشین او انور السادات تنها براه ناصریسم - جنگ ژوئن ۶۷ - ادامه داد. این واقعه جهانی - جنگ ژوئن ۶۷ - نمیتوانست در سرنوشت سیاسی ناصریسم و جهان عرب مؤثر نباشد. ناصریسم میبایست پس از آن راه آشتی با شاه معدوم، عذرخواهی از عربستان سعودی و قطع کمک به یمن را در پیش بگیرد. اما این انعکاس تنها در سیاست خارجی مصر نبود، در اوضاع داخلی نیز انعکاس یافت. سرکوب کمونیستها شدت گرفت، ارتشیان زیادی از کار برکنار شدند و جای آنان را تکنوکراتهای غربی جدید گرفتند. دیگر بدنه‌ی عمده‌ی رهبری اتحاد سوسیالیست عرب منحصر به ارتشیان نبود. دوستان آقای هیکل نیز بدان راه میبافتند. همچنین بورژوازی بخش خصوصی با غرامتهایی که از بابت ملی شدن آن بخش از تجارت و صنایع ملی شده در دوران اوج ناصریسم دریافت کرد، توانست در بخش خدمات و تجارت خارجی به فعالیت مجدد بپردازد. مرگ ناصر این پروسه را تسریع نمود. کودتای سفید ۱۹۷۱ سادات علیه باقیمانده‌ی ناصریستهای اصیل و اعلام سیاست ناصریست ناصریست‌داری که در حقیقت وداعی با ناصر سالهای ۶۷-۶۲ بود و از پشتیبانی بیدریغ بخش خصوصی برخوردار بود، راه را برای نزدیکی مصر با غرب میگشود. بنا بر تئیسیم ناصر در نیابت بورژوازی، حال به حاکمیت بورژوازی در نیابت بنا بر تئیسیم تبدیل شده بود. تعرفه‌های گمرکی بر روی تجارت خارجی لغو میگردد و مالیات های مستقیم برای ثروتمندان کاهش مییابد. غرولند نسبت به شوری افزایش مییابد و ایجاد تشکلهای سیاسی در ارتش ممنوع میگردد. و واقعه‌ی جهانی دیگر یعنی جنگ محدود اکتبر ۱۹۷۳ با این پروسه روح تازه‌ای میبخشد. سادات فاتح سیاسی جنگ با انتقاد از شوروی پیرامون عدم ارسال قطعات کافی یدکی در جنگ ۱۹۷۳ عذر آتش را میخواهد و ۶ هزار مستشار "سوسیالیست" بعد از سالها خاک مصر را ترک مینمایند تا

کاخ نشینان کرملین برای واقعیت بخشیدن به "راه رشد غیرسرمایه‌داری" آنان را به مکان دیگری اعزام دارند و بجای آنان قاهره میزبان هنری کیسینجر، فورد و دیگر زعمای قیوم میگردد. حتی نادیه جمال نیز رقص برای کیسینجر را به رقص برای سربازانی که از مرزهای "دژ تسخیر نا پذیر انقلاب عرب" - مصر - "شجاعانه" دفاع مینمودند ترجیح میدهد، و بالاخره بعد از کش و قوسهای زیاد موافقت نامهی کمپ دیوید امضا میشود. و اسرائیل برای اولین بار از جانب یک کشور عربی به رسمیت شناخته میشود. و مصر در دامان امپریالیسم امریکا توسعه و تکامل اندیشه‌های ناصر را جشن میگیرد. بسیاری سادات را مقصر دانسته و او را خائن به آرمان ناصریست‌داری اما اینان غافلند که سادات بورژوا فرزند خلف ناصر خرد بورژوا و ناصر فرزند خلف خرد بورژوازی عرب است. سادات دوست صمیمی ناصر شاید از نظر اخلاقی و یا حتی پرستیژ سیاسی بسیار با ناصر تفاوت داشته باشد و شاید روزی که به "افسران آزاد" پیوست نیز تصور نمینمود که سر از دامان پر مهر غرب در آورد. اما او محصول بی فرهنگترین اشرار اجتماعی یعنی خرد بورژوازی است. خرد بورژوازی مصر از ۵۲ تا ۵۶ یک ناصر معتدل و یک رهبر معتدل، از سال ۵۶ تا سال ۶۲ یک ناصر میانه رو و یک رهبری میانه رو و از سال ۷۰ تا سال ۸۰ دلقکی بنام سادات کهنه ادامه‌ی طبیعی همان ناصر میباید، را میبناخت.

خرد بورژوازی مغلوک و بخت برگشته‌ی عرب راهی بجز این نداشت از دامان بورژوازی برخاست بجای او برای او حکومت گردوس پس به دست او از حکومت بیزیر آمد. آنچه ناصریسم در مصر تجربه کرد بعدها بعثیسم که از بسیاری جهات حتی عقب مانده تر از ناصریسم بود در عراق و سوریه تجربه نمود. راهی که امروز بسیار احمقانه تر حزب جمهوری اسلامی میباید.

ادامه دارد

توضیح

چاپ قسمت ششم مقاله‌ی "نقدی بر نظرات سازمان بیکار" به دلیل تراکم مطالب در این شماره ممکن نشد. باپوزش از خوانندگان دنباله‌ی این مقاله در شماره‌ی ۵۷ رهائی به چاپ خواهد رسید.

مرگ بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا -

توضیح و انتقاد...

در شماره‌های اخیر رهایی متأسفانه چند اشتباه فاحش در محتوای مقالات و نظرات ابراز شده روی داده است که توضیح زیر را ضروری میسازد.

علت بروز این اشتباهات عدم دقت کافی هیئت تحریریهی رهایی در بازبینی و اصلاح مقالات بوده است. ما ضمن پوزش از خوانندگان خود در مورد اشتباهاتی که رخ داده‌اند و پذیرفتن انتقاد در مورد بروز این اشتباهات به توضیح آنها میپردازیم:

۱- در شماره ۵۱، صفحه ۱۰۱ آخر در مقاله‌ای رهنمودی به هواداران آمده است:

"بهمن سبب، و از آنجا که بسیاری از ارگانهای شکل‌توده‌ای (از قبیل "بسیج مستضعفین" و...) در اختیار عوام مل هیات حاکمه است با شرکت در این ارگانها میتوان از درون به بسیج مردم در معاری انقلابی پرداخت."

مسأله‌ی شرکت در بسیج مستضعفین، بسودن در نظر گرفتن امکان حرکت بر مبنای برنا - معی انقلابی در درون چنین ارگانهای بی، نادرست و انحرافی است. زیرا اینچنین ارگانهای، همزمان با تشکیل آنها و پس مدت کوتاهی پس از آن، بطور کامل در اختیار هیات حاکمه قرار گرفته و عملاً امکان هرگونه فعالیت وسیع انقلابی را غیر ممکن میسازد. بعلاوه موضع یادشده در رهایی شماره ۵۱ در همان زمان نیز اساساً موضع سازمانی نبوده و بنابر این طرح آن در رهایی از این جنبه نیز نادرست بوده است.

۲- در صفحه‌ی رهایی شماره ۵۳ در مقاله‌ای "حزب جمهوری اسلامی و گروگانها" آمده است: "... حزب حاکم علیرغم پایه‌ی توده‌ای

خرده‌بورژوازی و علیرغم همه‌ی شعارهای بظاهر ضدامریکایی و مردم فریبش‌دار رهبری و خط مشی سیاسی بورژوازیست است...."

این مواضع نیز در تطابق با موضع اعلام شده‌ی سازمان نیست و سازمان کماکان حزب جمهوری اسلامی را نماینده‌ی خرده‌بورژوازی شریک در قدرت حاکم میدانند. بعبارت دیگر علیرغم اینکه در رهبری حزب عنا صوری بورژوا یا وابسته به طبقات دیگر میتواند وجود داشته باشد، سیاستی که از جانب این حزب تاکنون اقبال شده است، سیاستی خرده‌بورژوازی بوده است.

همین نکته در مورد عبارتی در مقاله‌ی "تحولات هیات حاکمه" در رهایی شماره ۵۴: "در صف مقابل نمایندگان ورشکسته‌ی بورژوازی متوسط و خرده‌بورژوازی عهد عتیق..." نیز صادق است.

۳- در مقاله‌ی "تحولات هیات حاکمه" در رهایی شماره ۵۴، صفحه ۱۶ ستون اول عبارت زیر آمده است:

"... به تدریجی که بتواند جامعه را به سوی تحولاتی بنیادی رهنمون سازد...." در این عبارت نیز همانگونه که از ادامه‌ی متن میتوان دریافت، "تحولاتی دموکراتیک" درست است که اشتباهات "تحولات بنیادی" ذکر شده است.

در همینجا تذکر این نکته نیز ضروری است که در رهایی شماره ۵۴ صفحه ۱۴ بجای واژه‌ی "خرده‌بورژوازی سنتی"، "خبرده بورژوازی مرفه" آمده است.

پاکسازی دود...

است.

بهمن خاطریکی از شیوه‌های مبارزاتی معلمان دامن زدن به تفادهای درونی هیات حاکمه از راههای گوناگون است. به بیان روشن تر مثلاً میتوان با ارجاع پرونده‌های خود بطور جمعی به مجلس به رشد و تداوم تفادهای هیات حاکمه و در نتیجه بر ملا شدن بخشی از واقعیات از طریق نمایندگان مجلس که طبقاً در رشد آگاهی مردم تاثيرگسترده‌ای خواهد داشت، دامن زدودر واقع از سودجویی "لیبرالها" از این وقایع به نفع خود مانع بعمل آورد.

معلمان اخراجی و بلاتکلیف باید بتوانند بطور جمعی با تکیه بر قوانین اساسی و کسب پشتیبانی دانش‌آموزان و سایر معلمان به شیوه‌ی تبلیغ حقانیت خود و افشای ماهیت

رژیم، دولت را برای بازگرداندن خود به مدارس و نه انتقال به سایر ادارات و ارگانها تحت فشار قرار دهند. برای تحقق این امر وحدت عملی معلمان هوادار چپ و استفاده از تفادهای درونی هیات حاکمه که در شرایط کنونی اوج بیشتر و شکل آشکارتری یافته، ضروری است.

هفته‌نامه

رهائی

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

برقرار باد شوراهای واقعی کارگران

نگاهی به مبارزات اخیر کارگران مبارز ارج

گیرودار مرگ و زندگی دست به تلاشهای میزنند که حتی موعظه‌ها و سحر و جسدیادوی پیا میبران زمانه بحال آنان کارگر نیست. برای بسیاری از کارگران چاره‌ای جز مقاومت و مبارزه باقی نمانده است. مبارزاتی که زمانی در چهارچوب قوانین و ضوابط اسلامی صورت میگرفت و قابل تحمل هم نبود، امروز بخارج از محدوده کشانیده میشوند و نمونه‌های آن در میان کارگران کم نیست. نمونه کارگران قهرمان ارج هم اکنون در مقابل قرار دارد و به لحاظ اهمیت خواسته‌های اساسی و محکم آنان، برآن تاکید میگذاریم.

کارگران ارج و خواسته‌های اساسی آنان

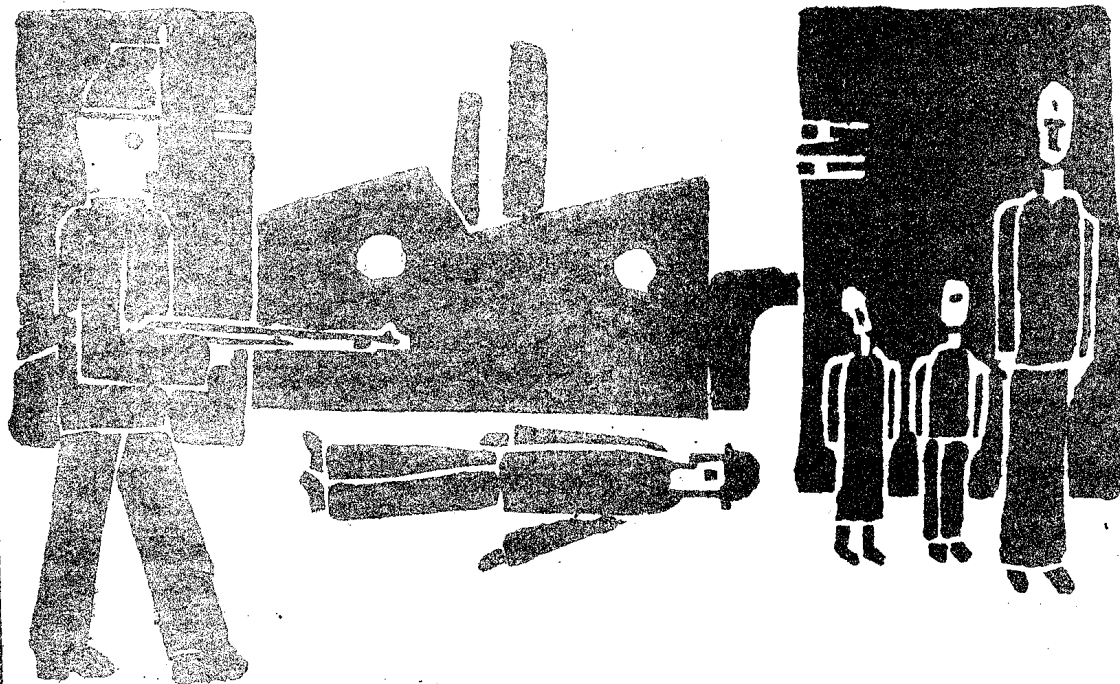
کارگران مبارز ارج همانند بسیاری از کارگران آگاهی که علیرغم شرایط خفقان و سیاستهای سرمایه‌داری رژیم حاکم به جنب و جوش درآمده‌اند، بخاطر حقوق پامال شده‌شان قاطبانه و متحد قیام کرده‌اند. کارگران ارج امروزه درخواست مهم و اساسی یعنی ایجاد شوراهای مستقل و واقعی و تقسیم سود کارخانه بین کارگران انگشت گذارده‌اند. در اینجا ناگزیر هستیم، جریانات اخیری را که بصورت بالفعل از اوایل آبان ماه امسال در کارخانه‌ی ارج بوقوع پیوسته‌اند و صف بندی متحد کارگران در قبال کارفرمایان را بوجود آورده‌اند به اختصار و نه در جزئیات وقایع، تشریح کنیم و تاکید اصلی را بر محتوی حرکت آنان بگذاریم. کارگران کارخانه‌ی ارج از جمله زحمتکشانی بودند که در مبارزه علیه رژیم گذشته و تشکیل شورای مستقل کارگری و حتی کنترل تولید کارخانه، پیشقدم بوده‌اند. پس از روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی و دخالت و کار شکنیهای کارفرمایان و دولت جدید در شورای کارخانه، مجدداً تعطیل و سرکوب عناصر آگاه و مبارز آغاز گردید و شورای اسلامی کارگران که عمدتاً توسط عوامل کارفرما اداره میشد بر امور کارگران و کارخانه حاکم گردید. کارگران آگاه ارج که از واقعیات پشت پرده بی اطلاع نبودند، از افشاکری و مبارزه علیه توطئه‌های کارفرمایان و عوامل رژیم حاکم غافل نبوده بتدریج به طرح خواسته‌های واقعی و حقوق ضایع شده‌ی

هنوز دو سالی نیست که از حکومت جمهوری اسلامی ایران میگذرد ولی برای بسیاری از توده‌های زحمتکش بخصوص کارگران آشکار شده است که رژیم حاکم نه میخواهد و نه قادر بوده است که به نیازها و حقوق آنها بسند توجهی داشته باشد. بعلاوه در این مدت، کردار و گفتار رژیم اسلامی در قبال توده‌های مردم بویژه زحمتکشان، حاکی از رفتار وحشیانه و استبدادی و بر خلاف مصالح آنها و در بازسازی و منافع سرمایه‌داری ورشکسته‌ی گذشته بوده است. در طی این مدت، سیر وقایع همواره با سرکوب و تحمیق توده‌ها همراه بوده و آگاهی کاذب توده‌های مردم به واسطه‌ی همین سیاست تحمیق و تحکیم وبسته به شرایط متغیر روز، گاهی بشدت و زمانی به شک و تردید گرائیده است. در ابتدای کار، رژیم حاکم از حمایت ناآگاهانه‌ی توده‌های وسیع مردم برخوردار بود و توهم و خوشبایریهای ناشی از عدم شناخت آنها، آنان را به سکوی پرش و تکیه‌گاه قدرت سیاسی رژیم مبدل ساخته و از طریق رفاندومها و انتخابات قلابی و غیر قانونی، پایه‌های قانونی جمهوری اسلامی با تصویب قانون اساسی و قوانین ضد کارگری شورای انقلاب بر ویرانه‌های رژیم گذشته جایگزین گردید. در مرحله‌ی اخیر نیز، بویژه پس از جنگ ایران و عراق، اگر چه توهمات و تصورات واهی بسیاری از پائینی‌ها نسبت به بالانشینان جمهوری اسلامی از میان رفته است ولی واقعیات زمینی و سخت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مردم بر تردیدها افزوده است و امروز کم نیستند کسانی که کاخ آمال و آرزوها کاذب آنان نسبت به آینده درهم شکسته و ماهیت عوامفریبانه و غیر مردمی بودن رژیم حاکم را دریافته‌اند و در موارد بسیاری بخصوص در میان کارگران، نطفه‌های آگاهی و مبارزه‌ی طبقاتی علیه رژیم حاکم در حال شکل گرفتن است. بی کفایتی حکومتگاران قرون وسطایی جمهوری اسلامی، چه در زمینه‌ی اقتصادی و سیاسی و یا دیگر زمینه‌های اجتماعی، در حل معضلات و مشکلات مردم بویژه زحمتکشان کاملاً عیان گردیده و اعتراض مردم تنها با زور و سرکوب قابل کنترل است. گرانی، بی خانمانی، بیکاری، فقدان امنیت، خفقان سیاسی و اجتماعی، بیداد میکند. در چنین شرایطی کارگران تحت ستم، بی‌پیش از همه زیر فشار و نابودی قرار دارند و در این

کارگران پرداخته و بالاخره در آبانماه امسال زمانیکه در بدترین شرایط اقتصادی و اجتماعی قرار گرفته بودند در حالیکه کارخانه توسط فالتزهای حزب حاکم و پاسداران و کمیته چپها به زندان و بازداشتگاه کارگران تبدیل شده بود، علیرغم اختناق شدید، صدای اعتراض خود را بلند کرده و خواسته هایشان را اعلام نمودند.

در اثر فشاری و مقاومت کارگران برای انحلال شورای اسلامی و انتخابات جدید بالاخره، در نیمه اول آبانماه امسال یک مجمع عمومی تشکیل شد. اگر چه این مجمع عمومی طبق روال همیشگی با شرکت یک آهوند و هیئتهای چرند و پرند او و همچنین مخالفت فالتزهای کارخانه مجال سخن گفتن به کارگران را ننهاد ولی تشکیل مجمع عمومی دیگری که کارگسران خواستهای خود را مطرح کنند در هفته بعد از آن قطعیت یافت.

حالی و عوامشریبانهی دولت و حزب حاکم در دفاع از مستضعفان پی بردند. با روی مستقیم کارگران علیه توطئه های مشترک دولت و سرمایه داران اوضاع کارخانه دگرگون شد. سپاه پاسداران گردان کارخانه ها و کمیته چپها که برای چنین مواقعی ساخته شده اند دست بکار شده و نماینده های کارگران را شایسته از منزلت و رتبه و به زندان اوین منتقل کردند. این وقایع موضوع مشت نوگران و حامیان سرمایه دار را برای کارگران باز کرده و ماهیت مزدوران سرمایه را هر چه بیشتر آشکار کرد. کارگران با اطلاع از این آدم دزدی آشکار لهجه های درنگ نکرده و به یک عمل متقابل و انقلابی دست زدند. آنان در مقابل آزادی نماینده های خود، نماینده های دادستانی، مدیران مزدور کارخانه و تنی چند از عوامل جیره خوار کارخانه را به گروگان گرفتند. این گروگانگیری مصلحتی کارگران با خدانقلاهیون واقعی مصلحتی



ربانی مبارزه طبقاتی
کلکی روی چوب
ار : فرانتس، و. سایورت

در این مجمع عمومی یکی از کارگران که از نمایندگان واقعی کارگران در شورای قبلی نیز بوده، خواست تشکیل شورای واقعی کارخانه و تقسیم سود سال ۵۸ به مبلغ ۱۵ میلیون تومان را مطرح کرد. افشاگری نماینده کارگران و طرح خواستهای واقعی آنان موجب ترس و وحشت کارفرمایان و عناصر خسود فروخته و ساواکی شده و یکی از عوامل وابسته بنام سمیدی برای بدنام کردن و تخطئه ایمن کارگر مبارز دست به اتهام زدن و نسیتهای ناروا زد که این عمل باعث خشم بیشتر کارگران و بالاخره درگیری و فرار او به کمک پاسداران و کمیته چپها شد. کارگران که از حضور افراد مسلح تحت عنوان "سپاه پاسداران گردان کارخانه ها" دل پرورونی داشتند با حمایت آنان از عوامل خود فروخته و دست پروردهی سرمایه داران هر چه بیشتر این اتحاد مقدس را از نزدیک لمس کرده و به پوچ بودن شعارهای تو

باعث اتحاد چنین تصمیم انقلابی و واحدیکسانی آنها شده بود.
در این مبارزه روی با فالتزهای کارگران پیروز شده و موفق به بازپس گرفتن نماینده های خود از رژیم شدند. این نماینده متهورانه و انقلابی مسلما نمیتوانست بدون جواب باقی بماند. رژیم زخم خورده به تلافی شکست خود، سپاه پاسداران را برای اشغال کارخانه و کنترل شدید کارگران اعزام کرد. صبح شنبه ۱۷ آبانماه کارخانه ای از در محاصره قرار گرفت. پاسداران مسلح از ورود کارگران به کارخانه جلوگیری کردند و فقط با قید ضمانت و تعهد قعد اجازه ی ورود به کارگران را داشتند. ولی کارگسران قهرمان از این بیورش نظامی هم هراسی به شکل راه نداده و با تشفیص خود بجای عقب نشینی با یک تصمیم انقلابی دیگر به صفوف پاسداران حمله ور شده و خانه های خود را از دست مزدوران

سرمایه آزاد کردند. کارگران قهرمانان ارج بدرستی تشخیص داده بودند که سجز اعمال قدرت خودشان در مقابل قدرت سرمایه نخواهند توانست به حقوقشان دست یابند. بهر رو کارگران پس از آن نیز بر خواستههای خود پافشاری کرده و درگیری آنها با کارفرمایان ادامه یافته است.

تجربهای کارخانه ارج و برخی موسسات تولیدی دیگر، چنانکه در سطح جامعه پیاده شود، آنگاه بجای مبارزهی جداگانه علیه کارفرمایان و سرمایه داران، به مبارزه علیه نظام سرمایه داری که توسط دولت و اینسازار سرکوب آن یعنی پاسداران کمیتها، ارتش و پلیس و دادگاههای ضد انقلاب و غیره محافظت میشود، خواهد انجامید. این تجربیات بایستی به سایر کارخانجات منتقل شده و دیگر کارگران را نیز در بر گیرد. تنها در سایه وحدت و تشکیلات کارگران و از طریق تشکیل نهادهای شورایی و دیگر سازمانهای مستقل آنان است که مبارزهی طبقاتی شکل آگاهانه و انقلابی بخود خواهد گرفت.

اهمیت شعار کارگران ارج مبنی بر "مفوف شوراها و واقعی را مستحکم و فشرده سازیم"، در این ارتباط روشن و آشکار میگردد زیرا تنها با ایجاد و گسترش این شوراهاست که تحقق خواستههای انقلابی کارگران امکان پذیر خواهد بود. وجود سندیکا، اتحادیه، کمیتها و کارخانه زیر نظر این شوراها، صف مستقل کارگران در مقابل سرمایه داری را تحقق خواهد بخشید. تا رسیدن بایست صف مستقل شاید راه طولانی در پیش داشته باشیم ولی بدون آن کارگران حتی نخواهند توانست خواستههای صنفی و اقتصادی خود را جامه عمل بپوشانند.

تقسیم سود کارخانه بین کارگران یکی دیگر از خواستههای مترقی کارگران ارج است. خواست تقسیم سود بین کارگران علاوه بر جنبه اقتصادی آن بیش از همه از نظر اجتماعی و سیاسی حائز اهمیت است. کارگران زمانی میتوانند بطور واقعی باین خواست خود دست یابند که در امر کنترل تولید و توزیع کارخانه دخالت مستقیم داشته باشند. در غیر این صورت رژیم سرمایه داری با استفاده از دور و کلکهای قانونی و دست بردن در سود و زیان کارخانه سعی خواهد نمود بطور ظاهری مقداری از مزد کارگران را به اسم سود کارخانه بین کارگران تقسیم کرده و همان سیاستی را که رژیم شاه در پیش گرفته بود، امروز نیز بکار بندد. بنابراین شعار تقسیم سود در بین کارگران علاوه بر جنبه اقتصادی آن که در جای خود ضروری است بایستی بسا خواست دخالت کارگران در کنترل تولید و توزیع همراه باشد. و این باز جز از طریق مبارزه برای تشکیل شوراها و واقعی کارگران امکان پذیر نیست.

پافشاری کارگران مبارز ارج برای تشکیل شورای واقعی کارخانه و دخالت کارگران در تولید و توزیع کارخانه از موازیدی است که رژیم جمهوری اسلامی از ابتدای حکومتش بسا آن به مخالفت برخاسته و از طریق اصول ضدکارگری قانون اساسی و مصوبات شورای انقلاب و مجلس شورای اسلامی جنبه قانونی به آنها داده است. مصوبات شورای انقلاب درباره انحلال شوراها و مستقل و سود ویژه از آن جمله اند. حزب جمهوری اسلامی و بنی صدر و سایر دولت مردان جمهوری اسلامی اگر چه در اینجا و آنجا و بخاطر رقابت گاهی از منافع کارگران داد سخن میدهند ولی امروزه دیگر دست آنها بسورای بسیاری از کارگران رو شده است. حزب جمهوری اسلامی که برای مقابله با جناح مخالف خود یعنی بنی صدر و شرکاء دست به ایجاد انجمنهای اسلامی کارگران میزند و درباره سود ویژه به رقیب خود انتقاد میکند وقتی در برابر خواستههای بحق کارگران ارج قرار میگردد شدیدتر از رقیب خود کارگران را بیاد فحش و ناسزا و چماق داران و ژاندارستان خود را بجان کارگران میاندازد. روزنامه جمهوری اسلامی ارگان حزب فالانژ حاکم بعد از پیروزی کارگران ارج از هیچگونه فحش و ناسزا و نسبت های ناروا نسبت به آنان کوتاهی نکرد. باین جملات از روزی نامه جمهوری اسلامی توجه کنید:

"بارها و بارها شاهد بودیم که افراد تحصیل کرده خود فروخته در لباس مقدس کارگری اما با نیت پلیس از کار انداختن چرخهای تولیدی مملکت و به راه انداختن اعتصابات گرسنگی و به شکست اقتصادی روبرو نماید پای در محیط کارخانجات و شرکتهای تولید گذارده اند."

"افراد معلوم الحال در کارخانجات مشغول آموزشهای تخریبی به گروه قلبی از کارگران نا آگاه هستند لیکن باید به اطلاع تمامی امت شهید پرور ایران برسانیم که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در مقابل این توطئه ها سکوت نکرده و قاطعانه در مقابل توطئه های منافقین، مشرکین و ستمون پنجم دشمن در هر کجا که باشد استوار و مقاوم ایستادگی خواهد کرد. (تاکید از ماست)

"باید بدانید که عمال گروههای چپ نما در آن کارخانه فعال بوده و از خارج جهت از هم پاشیدن موجودیت این کارخانه دستور میگردد."

"متأسفانه دشمن دیدگاههای سیاسی گرایانه خود را در میان خواهران

برقرار باد...

و برادران کارگر مطرح کرده عنوان میکنند که باید تمامی سود حاصله از کارخانجات فقط میان کارگران تقسیم شود.

"عزیزان کارگر انصاف دهید که هر سودی را نمیتوان میان کارگران همان واحد تقسیم کرد... شایسته است که عزیزان باین مسایل توجه داشته و آلت دست مزدوران خود فروخته‌ی شرق و غرب نشوند."

"در خاتمه از مقامات مسئول مملکتی و نهادهای انقلابی خواهانیم که هر چه زودتر جهت یاکسازی عناصر طاغوتی و ضد انقلاب در این کارخانه اقدام نمایند."

"چند هفته قبل یک سری از افراد در بین کارگران شایع کرده بودند که مقداری پول در صندوق شرکت موجود است و این حق شما کارگران است با تحقیقاتی که در این مورد بعمل آوردیم متوجه شدیم که این پول مخصوص ذخیره‌ی کارخانه است تا اگر اعتبار جدیدی خواست بگیرد و ... پول داشته باشد. در این مورد دادستانی کل انقلاب جمهوری اسلامی اطلاعیه‌ای صادر کرده است."

متن دادستانی:

"شرکت ارج پیرو اظهارات برادر عبدالرحمن بوشهری در بین کارکنان شرکت در تاریخ ۱۳۵۹/۸/۲۴ اعلام میگردد که مبلغ یکصد و پنجاه میلیون ریال ذخیره محسوب شده در شرکت که از محل سود سال ۱۳۵۸ تا مین گردیده قابل تقسیم بین کارگران نمیشد هر گونه اقدام خلاف قوانین و مقررات جمهوری اسلامی ایران موجب مجازات قانونی خواهد بود."

ما به عمد تعداد بیشتری از عبارات روزی نامه‌ی جمهوری اسلامی را آوردیم تا از توضیح بیشتری بی نیاز باشیم.

امروز دیگر همه میدانند که این افراد تحصیلکرده، چپ‌نما، ضد انقلابی و ستون پنجم دشمن چه کسانی هستند و آنها را که سپاه پاسداران و دادستانی کل انقلاب جمهوری اسلامی و قوانین و مقررات جمهوری اسلامی و غیره را به رخ کارگران میکشند از چپه قماشند. اگر شما نمیدانید، کارگران قهرمان ارج میدانند که عناصر خودفروخته‌ای چون کریمی، تاجیک و چوری چه کسانی هستند. آقای چوری که کارگران از کمدش عکس شاه خائن و مدالهای شاهنشاهی را پیدا میکنند و امروز جاسوسی کارگران را برای کارفرمایان جدید میکند برای کارگران شناخته شده است.

اگر شما نمیدانید کارگران کارخانه ویس میدانند که صاحب کارخانه آقای حسین زاده عضو فراماسونری و دستیار ریچارد هلن رئیس سابق سازمان سیا و سفیر آمریکایی در ایران میباشد. ولی در همین دادگاههای انقلاب اسلامی این جناب سرمایه دار کارگران آن کارخانه را به پای میز محاکمه میکشد و دادگاه بجای ایشان رای محکومیت کارگران را میدهد. از این نمونه‌ها در جمهوری اسلامی ایران فراوان یافت میشود. حال یک سوال بسیار بزرگ باقی میماند که حزب جمهوری اسلامی و سایر دولتمردان این رژیم بایستی برای خودشان و مردم پاسخ بدهند. چه کسی طرفدار کار و انقلاب است و چه کسانی مدافع سرمایه داری و ضد انقلاب؟ جواب نیز ناگفته روشن است!

مبارزه‌ی کارگران قهرمان ارج برای ایجاد شورای واقعی و تقسیم سود کارخانه همچنان ادامه دارد و ما درباره‌ی تحلیل از مبارزات آنان و سایر کارگران بیخاسته‌ی ایران در آینده باز هم سخن خواهیم گفت.

* پیش بسوی تشکل مستقل کارگران
* پیروز باد مبارزات انقلابی کارگران

در حاشیه...

حکومت فراهم کرد. شاید اگر جنگ با عراق پیش‌نیامده بود، اشکهای رهبر در ماه محرم میتوانست سازمانهای مرفعی - و به ویژه مجاهدین - را از انتظار عمومی یکسره پاکشویی کند. اگر چه برای اجرای این رسالت پیامبر گونه هنوز هم دیر نشده است.

ندبه‌ی و زاری شاید موقتا خاکساران را مظلوم و درخور ترحم جلوه دهد، اما حتی سیل اشک هم نمیتواند کارنامه‌ی سیاه را بشوید کمترین تاثیر مثبت پانتمیم‌های جورواجور این است که پس از مدتی مردم باین نتیجه میرسند که "این چشمه را هم دیده‌اند."

کمونیستها...

اینکه استالینیستهای جنبش کمونیستی، بگویند لیبرال شده‌اید، اینها تقلب است. کسی که سنگر آزادیخواهی را ترک میکند و آنرا بدست لیبرالها میسپارد در خدمت لیبرالیسم است و نه کسی که این دژ را ترک نمیکند و با فریاد رسا میگویند که کمونیستها آزاده‌ترین انسانهای روی زمینند.

پیرامون سخنرانی...

بنی صدر در این سخنرانی خود مجدداً از لزوم "وحدت" که بصورت‌های گوناگون مورد تاکید همه‌ی دولتمردان می‌باشد، دم می‌زند و خواستار بوجود آمدن "محیط تفاهم" میگردد. بنی صدر معتقد است که بدست آوردن "تفاهم و وحدت" با داشتن بیش "توحیدی" که مغایر با "فلسفه‌ی قدرت" و "اصل زور" است، میسر می‌باشد. جا دارد که از جناب بنی صدر که اینهمه با "زور" مخالف است و اعتقاد دارد نظر مارکسیست‌ها مبنی بر اینکه به حاکمیت رسیدن یک طبقه باید با بدست داشتن "قدرت" میسر میگردد، نادرست است، پرسیده شود که آیا اصرار عجیب ایشان بر "ایجاد امنیت"، "لزوم تمرکز"، "تقویت جمهوری" و افزایش قدرت ارتش نشان دهنده‌ی این نیست که ایشان نه تنها با "زور و قدرت" مخالفتی ندارند بلکه آنرا بسیار خوب هم میدانند فقط به شرط آنکه اهرم‌های آن بدست خودشان باشند؟! بله مخالفت ایشان با "زور" فقط تا آنجا ادامه می‌یابد که زور (قدرت) در دست رقبای و مخالفین باشد.

اگر در سراسر این سخنرانی همان حرف‌های صدا یک‌غاز و تکراری بنی صدر شنیده میشود، اما یک نکته‌ی جدید و تازه نیز در آن جلب توجه میکند که شنیدن آن از دهان بنی صدر در نظر اول برآستی عجیب مینماید. بنی صدر با تاکید بر لزوم تفاهم و وحدت میگوید:

"آیا در کشوری مثل ایران با توجه به ترکیب اجتماعی - فرهنگی و اجتماعی و موقعیت سیاسی داخلی و بین المللی که دارد میشود یک یا دو سه گروه بیایند بگویند ما حکومت میکنیم بقیه هم تماشا کنند؟... اگر (میشود) پس این جنگ و جدل‌ها در این بیست ماه بر سر چیست؟"

نخستین چیزی که از شنیدن این سخنان در ذهن شنونده‌ی آشنا به موقعیت اجتماعی، فرهنگی و جغرافیایی ایران مجسم میشود، لزوم توجه به تفاوتهای ملی در نقاط مختلف کشور و اجازت دادن به مردم این نقاط در بدست گرفتن ادارات امور و سرنوشت خویششان میباشد، و بنی صدر میخواهد توجه دولتمردان را به تجربیاتی تلخ نادیده گرفتن این امر و بیست مسئله "جنگ و جدل" ناشی از آن جلب کند. اما کافی است که شنونده‌ی مزبور فقط اندکی به نظرات بنی صدر در خصوص خودمختاری مورد تفاضلیای مردم کردستان و دشمنی کینه‌توزانه‌ی وی بسا شعار "حق تعیین سرنوشت" و بالاخره انکار وجود ملیتهای گوناگون در ایران چه در زمانیکه ایشان فقط یک "سخنران ساده" بودند، چه در زمان تبلیغات انتخاباتی و چه از هنگامیکه به مقام ریاست جمهوری ارتقا پیدا کرده، آشنا باشد، تا دریابد که بنی صدر اینها مسالهی حقوق مردم در مسلط بودن بر سرنوشت خویش را در نظر ندارد، بلکه فقط میخواهد رقبای "انحصارطلب" اش گوشزد نماید که اگر بشنوند باید دست از "جنگ و جدل" برداشته و بیشتر مراقب یکدیگر باشیم. شاید اشاره‌ی وی بنسب "موقعیت سیاسی بین المللی" نیز به همین علت باشد. در واقع او خطاب به رقبایش میخواهد بگوید ادامه‌ی اختلافات ما، موقعیت ما را چه در داخل و چه در سطح جهانی بمخاطره میافکنند و از آنجائی که هیچکس از ما حاضر به کناره‌گیری از قدرت نیستیم "گروه" دیگری نیست، بهتر است برای خود یک "محیط پاک و مضافی" "وحدت و تفاهم، بوجود آوریم

بهر حال این فریادهای وحدت و تفاهم خواص بنی صدر نه بیانگر بی‌زاری وی از "اصل زور" - آنطور که خود میگوید - بلکه نشانه‌ی التماس و زاری بر روزهایی ضعیف و گداخته است که در این مرحله هنوز بوجود آورده نشده‌ی "غیرمتخصص" و "بی دانش" نیست.

رفقا!

در تکتیر و پخش
رهائی بگوئید!

رفقای هوادار!

هموطنان مبارز!

ما زمان ما برای پیشبرد برنامه های مبارزاتی خود احتیاج مبرم به کمکهای مالی شما داریم .
کمکهای مالی خود را ، هر قدر هم که نا چیز باشد ، از هر طریق که میتوانید به ما برسانید .

قرار باد اتحاد ز حمتکشان ایران و عراق علیه جنگ و تجاوز

در حاشیه رویدادها

“رهبران” پشت پرده اشک و سکوت مخفی می شوند

معدود باقی مانده در ترکش را بیرون کشیده اند. دست گذاشتن بر رقت قلب و غده اشکی توده مردم که همواره در اختیار روضه خوانها بوده است.

ماجرای گروگانها که چنان پایان بسی شکوهی داشت: در جای دیگر، مقدم سعدی قطار “صدور انقلاب”، پس از توقفی کوتاه در کربلا و نجف، قدس اعلام میشود. اما، خبر میآید که جنگ افزار اسرائیلی از راه هلند به ایران سرازیر است. آموزش و پرورش و داد - گستری، دو نهادی که معلمان همیشه آنها را میراث الهی خود میپنداشتند و اندکی که پس از قیام بهمن کلید هر دو وزارتخانه را در جیب لباده گذاشتند، ویران ترین سازمانهای کشورند. روحانیت حاکم پسرای نوجیه این اوضاع و احوال خوفی تازه پسرای گفتن ندارد و بی سبب نیست که به سکوت و گریه پناه میبرد.

اما فریب نباید خورد. روحانیان باین زودی و آسانی قصد سپر انداختن ندارند. اینها در جالیکه انتظار معجزه ای را میکشند، میکوشند تا با فشردن غدد اشکی توده مردم، غم روزگار را از دلشان بیرون بریزند. گریاندن گاه و بی گاه میتواند وسیله ای برای تهییج هر چند موقتی بخشی از افکار عمومی هم باشد و اینگونه هیجان بی منطق تبدیل به ابزاری برای رسیدن به اهداف سیاسی شود. منحرف کردن مسیر ناراضی عمومی به هیستری دستجمعی هنوز برای معلمان زیاد دشوار نیست. سیمای تابناک و غرقه در اشک “رهبران انقلاب” میتوانند گروهایی از مردم را به واکنشهایی وادارند که دست کم در کوتاه مدت بر تحولات سیاسی جامعه اثر بگذارد. تیر ماه گذشته، با سنا یورپی از پیش تنظیم شده، آیت الله خمینی با هدایی لرزان و خشمگین از جمع بازماندگان شهدای انقلاب عذرخواهی کرد و گناه بدبختیها را به گردن حکومت شاه و دولت فعلی انداخت. موجی که به دنبال این “شکسته نفسی” و با عنوان “ظرافت زدایی” برآید انداختند، ده ها هزار نفر از استادان، معلمان و کارمندان روشنفکر و مشرقی را از سر کارهایشان بیرون راند و دستاویزی برای سفت تر کشیدن تسمه های

پیشرو صفحه ۱۸

و گیرودار تلاش روحانیان قدرتمند برای تحکیم مواضع به خطر افتاده خود، اجرای پانتومیم “گریه رهبر” میان پرده نمایش تراژیک و آموزنده به سرعت رفتن حرکت انقلابی مردم ایران بود.

در تقلیدی مضحک از چرچیل، که در اوج جنگ جهانی دوم گفت: “جز اشک و خون چیزی برای ملت ندارم”، مدعیان رهبری بازی “اشک و سکوت رهبر” را برآه انداختند. پس از دعوت آیت الله خمینی به سکوت در برابر مخالفان شریک حکومت، پیش در آمد اشک افشانی را حجت الاسلام خامنه ای در نماز جمعه و احوال خود رهبر با همراهی نوحه سرایان و کسب جمعیت گریان، سمفونی را به اوج رساند. به عیان پیداست که برنامهای زار زدن و پیشانی کوفتن از پیش تنظیم شده است. پاسدارانی که دو روز پس از گریه رهبر به حضور او رسیدند انگار اشکشان در آستین بود. به احتمال زیاد دیگر اعضای ارکستر “عصاره فضیلت ملت” هر کدام تک تک یا به اتفاق، در هر فرصتی که چشم حق بین تلویزیون در آن حوالی باشد، دستمالی ۵×۶۰ را با اشک و خونا به خیس خواهند کرد.

مدعیان رهبری در این حرف صادقند که دیگر جز اشک و سکوت چیزی برای عرضه به ملت نگران و منتظر ندارند. البته اگر فرض کنیم که از ابتدا چیزی برای گفتن داشته اند. آینده ای که آن همه تلاش میکردند که رسیدنش تا ابد به تعویق افتد. یا دست کم زودتر از قیام جهانی مهدی موعود فرار کنند. اکنون در آستان در ایستاده است: رهبران باید به مردم حساب پس بدهند. دو ماه دیگر، دومین سالگرد قیام بهمن است و حامیان سنت ۱۴۰۰ ساله هنوز نتوانسته اند دست کم چهار چوبی روشن از نظریاتشان در باب مسایل اساسی جامعه بدست مردم بدهند.

نزدیک به یکماه پیش که اعتراض ناکهانی بازاریان، روحانیان مصدر قدرت را غافلگیر کرد و جایی برای کتمان ناراضی عمومی نگذاشت، قانون اساسی خبرگان سنگری پسرای دفاع از مواضع غصبی شد. اما قانون اساسی با هر کیفیتی، واقعیتهای خشک و منطقی است که برای توده مردم بار عاطفی و جنبه احساسی ندارد. روحانیان یکی از آخرین تیره های